BIBLIOTHECA INDICA;

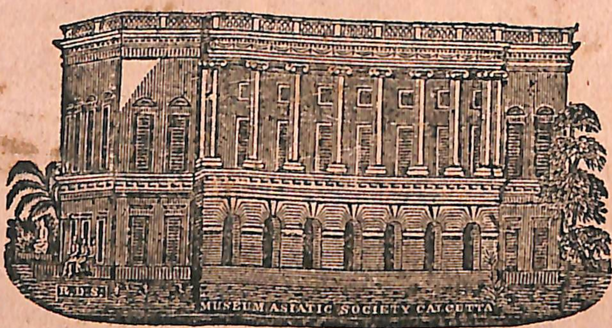
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED DEBUN THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES NO, 156.



THE

MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

FASCICULUS VI.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA:

1869.

باروت انپاشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمله و فعلهٔ مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکي بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سر کار نرسیده بودند باروت را آتش دادند و باوجود پریدن بیست و هشت درعهٔ دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوهٔ آن تیرگي گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمي نمود و محصوران خبردار شده از گولهٔ تفنگ و حقهٔ آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به تردد بستن راه پرداختند خان‌خانان از مشاهدهٔ آن خود کمر همت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم باریدن سنگ وآتش زند امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هرطرف هجوم آورده با جمعي از مغلان و راجپوتان و مبارزان جان‌سپار و قلعه کشایان شیرشکار حمله آور شده سینها را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعي داخل حصار شهرپناه که به عنبرکوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهي به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهاي عنبر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیرهٔ آتش بازي اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مجر توپهاي آن بر مستحصنان قلعهٔ دویم بستند - اگرچه هشت قلعهٔ

دیگر بمرتبهٔ استحکام برج و باره داشت که کمند وهم بر اطراف او
بند گردد خیال محال مینمود اما چون از عدم ذخیرهٔ خوردني و
مایحتاج دیگر بمرتبهٔ کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثري پوست
بي گوشت و استخوان چار پایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود
مي ساختند - خان‌خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن
بسته بود القصه درین هنگامهٔ دار و گیر سیاهي سه چهار هزار
سوار غنیم براي شورش انداختن و فوج پاشاهي را بخود مشغول
ساختن نمودار گردید - و هزار سربهارهٔ (106) غله مع دو سه هزار پیادهٔ
برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار بر شیر حاجي رسیده
غلها را نزدیک دریچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو
بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعي را حائل آب و آتش
و تیر و سنان ساخته و بعضي را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود
را براي آوردن غله رساندند - و خان‌خانان که پیشتر برین تدبیر و ارادهٔ
دکهنیها مطلع شده جمعي از سوار و پیاده را بیرون خندق تعین
نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه نائرهٔ قتال و پیکار شعله ور
گردید و مردم پادشاهي غالب آمده ذخیرهٔ مفت بدست آوردند -
و بعده که بهادران جان نثار از سرنو بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن
اسباب قلعه گیري پرداختند و از عسرت و کسالهٔ فاقه حال بر
احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان
راه یافت و اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بالاي قلعهٔ سیوم

---

(106) در بادشاه نامه - سرباری *

مسمی بکالا کوت روانه ساخته خود با جمعي از همدمان روز سختي در مها کوت ماند درین حال خیریت خان بیجاپوري و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان‌خانان براي امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان‌خانان بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکري پادشاهي اختیار نمائي بمنصب لائق سرافرازي خواهي یافت و اگر پیش عادل خان بروي نامه و خلعت براي آقاي تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان‌خانان رساند و خان خانان در خلوت ضیافت خورانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروري راه باو داده و خلعت و نامهٔ عادل شاه مع فرماني که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و ارادهٔ توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهاي وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلی بر زبان آورده حوالهٔ او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت براي عادل شاه گرفته روانهٔ بیجاپور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را براي تنبیه و گوشمال آن جماعه تعین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم یمین و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان مي آمد وگاه گاه چنان کار بر لشکر پادشاهي تنگ مي آوردند که یک دو کروه راه جنگ کنان تا شام طي نمودن دشوار

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار مي آمدند - بعده که خان زمان بخزانه و ذخیره نزدیك رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار بیجا پوري و نظام الملکي دیگر با فوج دکهن ملحق گردیده و از هرطرف مدد براي غنیم میرسیده و لشکر عظیم مثل مور وملخ که تعداد آن نزدیک لک سوار و پیاده مي شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهي را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صداي بدار و گیر بفلک برین رساندند و ولولهٔ رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خانان از شنیدن غلبهٔ دکهنیها فوج دیگر براي مدد تعین نمود و از هر طرف عرصهٔ کارزار بریکدیگر تنگ ساختند و سرهاي بیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهاي آن دشت از خون مبارزان رزم پوست لاله زار گشت * بیت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو دریاي خوني بجوش آمدند

تو گفتي هوا لاله بارد همي * ز پولاد ها ژاله بارد همي

اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهي خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالي و ضرر جاني بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رساندند که مراري پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانهٔ دشمن سوز در برابر فوج دکهن برآمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار گرم ساختند - و دکهنیها با هیئت مجموعي از هر طرف با بهالهاي جان ستان فوج فوج نعره زنان جلوریز رسیده چپقلشهاي مردانه و

حملهاي رستمانهٔ صف ربا نمودند بعد زد و خورد بسيار وكشته شدن سوار و پيادهٔ بيشمار كار بر فوج پادشاهي تنگ آوردند و نزديك بود كه هزيمت بر لشكر خان زمان راه يابد - خان‌خانان خبر يافته دلير همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شير شكار عازم كارزار فوج دكهن گرديد و بعد مقابل شدن هردو فوج دريا موج و بهم پيوستن سرداران صف شكن كه اگر قلم را به تحرير تفصيل آن رنجه دارد سررشتهٔ انتظام سخن از هم مي گسلد محاربات صعب بميان آمد وغبار دار و گير بچرخ برين رسيد و از هرطرف سردارهاى نامي با چندين هزار آدم جان شيرين بباد دادند - ازان جمله راجه چندراوت و غيره سه سر فوج نامدار پادشاهي دران كارزار بكار آمدند - و هر ساعت شعلهٔ جدال و نائرهٔ قتال اشتعال ميگرفت و از جملهٔ حبشيان بدرو و دكهنيهاي ددخو ياقوت حبشي مشهور كه بذكر درآمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعي از قبيله و نبيرهٔ خود مرحله پيماي باديهٔ عدم گرديد و براي سفيد روئي بيرون بردن جسد آن سيه رويان از معركهٔ حبشيان و دكهنيان بيشمار بالاى كشتهاى مزبور كشته گشته پشتهٔ جسد گرديدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگرديدند و هر طرف پشتها از كشتها نمودار گرديد

* بيت *

دو لشكر چو مور و ملخ تاختند * نبردي چنان در جهان ساختند

جگرتاب شد نعرهاي بلند * گلوگير شد حلقهاي كمند

گويند چنان جنگ قيامت آشوب در دكهن كمتر رو داده كوتاهي سخن تا پهر شب صداي نفير دكهنيها و آواز كوس و كرناي هيبت افزاي

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده
از هم جدا شده لشکر پادشاهي از ملاحظهٔ غدر فوج دکهن جلوی
اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون
خسرو زرین کلاه غلغله افگن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران
باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند -
و خان زمان پارهٔ تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحهٔ بسیار بدست
آورد و خان خانان بفتح و فیروزي داخل حصار مفتوحه گردید - چون
نقبها زیر حصار قلعهٔ دویم تیار و پر از باروت شده بود مي‌خواستند
آتش دهند باوجود بعضي مردم احشام که بدام عبرت گرفتار
بودند باتفاق فتح خان پیغام امان جان بمهلت یک شب بمیان
آوردند - خان خانان قبول نه‌نموده نقب را آتش داد یک برج مع
پانزده درعهٔ دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل
بارش گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ بان که از بالاي مهاکوت میزدند زده
بحصار در آمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطهٔ قلعهٔ
دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعهٔ سیوم همان روز
نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراري پنڈت
و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکي بار دیگر بقصد پیکار سوار شده
فوج فوج نمودار گشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابلهٔ
آنها معرکه آرا گردید حرکت مذبوح براي دفع بدنامي نموده
بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگي تمام لجام
اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترملک نظام
الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده مي بود پیغام سپردن قلعه

بخان‌خانان فرستاد خان‌خانان در جواب نوشت اگر مي خواهي
نتيجهٔ حسن خدمت از تو بظهور آيد مال و عيال ساهوي بدسگال
دران جبال نزديک بيضاپور متصل قلعه تعلقهٔ تست بايد که خود
را غافل آنجا رسانده بتصرف درآری و از ثمراين نيکوخدمتي
بهرهٔ فراوان اندوزی - محل دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستاره
سوختگان رساند مال وافر مع عيال و دختر ساهو مع مبلغ يک لک
و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فيل بدست آورد و از غارت
و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گرديدند و حقيقت بخان‌خانان
معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتي در جامه
نگنجيد و آفرين به محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جيغه
روانه ساخته بحضور خود طلبيد - و فتح خان ازين خبر دشمن
کام خود را باخته و از صدمات اين فتوحات دل از دست داده
عبد الرسول پسر خود را مع پيغام عجز و نياز و اطاعت قبول
سپردن کليد قلعه فرستاده مهلت يک هفته مع قول امان براي
بر آوردن عيال خواست خان‌خانان التماس او را قبول نموده نظر
بر کمال عسرت و پريشاني او دو لک و پنجاه هزار روپيه مع فيلان و
کهاران پالکي و ديگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته
مرخص نموده فرستاد - وبعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذي حجهٔ
سال هزار و چهل و سه هجري که پنجاه و هشت روز مدت ايام
محاصره کشيدن آن قلعهٔ نه حصار که چرخ دوار چنان قلعهٔ مطبوع
با رفعت نديده مفتوح گرديد و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاه
جهان بادشاه غازي خواندند و نظام الملک که از صغرسن در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابستها بقید بندهاي پادشاهی در آمد -
گویند از جملهٔ نه قلعهٔ دولت آباد پنج قلعه برروي زمین نمودار
و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد
درعهٔ شاه جهانی که مراد از یك کروه و عشر جریبي باشد دوره
دارد و ارتفاع آن صد وچهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر
و دیو گیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر
در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکهن به تسخیر در آورد
ساکنان دهلي آباد کردهٔ خود را ویران مطلق نموده به پاي این
قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از انکه شهر
و عمارتي که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمي باشد
و باز زود ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در
ملک نو بتسخیر آمدهٔ سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهاي
قدیم موروثي از ظلم و سفاکي او از دست رفت جمعي را که
از دهلي به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذبهٔ
حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز
بعد از جلوس خود آن مکان آباد شدهٔ تظلم را قابل سکناي خود
ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پاي تخت خود نمود
وشهر دولت آباد ویرانهٔ محض گردید و سوای قصبهٔ کهرکي آبادي
نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاري گشت و بهمان نام
در دفاتر سلاطین دکهن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت
حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داري پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوافي بتفاوت مسافت

هفت کروه قلعه آبادی عظیم بهمرسانده و مسمی باورنگ آباد گشت
و الحق درین عصر از طرف وفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رسته و
بازار پر از اقسام میوه و فواکه شهر مثل او دیگر در دکهن نیست مگر
در صوبهٔ تلنگانه فرخنده بنیاد حیدر آباد خجسته بنیاد اورنگ
آباد دعوی همچشمی می نمود که آن هم الحال ویران محض گشته
حاجی محمد جان قدسی در تعریف قلعه گفته * بیت *

حصاری که مثلش ندیدست کس * بود قلعهٔ دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایه اش * کبود است از پرتو سایه اش
بود مملکت را عروس این حصار * که پایش بود از شفق زرنگار

بیست و ششم ذی الحجه مژدهٔ دلکشای فتح قلعه بعرض
حضرت اعلی رسید و خانخانان مع همراهان مورد انواع عنایات
گردید و نصیر خان را خطاب خان دوران و هزاری و هزار سوار اضافه
عطا فرمودند و خانخانان خان دوران را مع مرتضی خان برای
محافظت قلعه نگاهداشته قلعه دار تعیین نموده خود بقصد تادیب
دکهنیهای خیره سر عازم ظفر نگر گردید و مقابله و مقاتلهای
سخت بالشکر دکهن بمیان آمد و ماناجی سردار مشهور بیجاپور
کشته گردید و عادلشاهیه مغلوب هراس گردیده پیغام صلح بمیان
آوردند و مراری که مدار علیه بیجاپور بود فرهاد نام پدر رندوله خان
را برای پیام مصالحه نزد خانخانان روانه ساخت آن سپه سالار
تجربه کار گفتار آنها را از پایهٔ اعتبار و صدق خالی دانسته فرستادها
را بار نداد بنابران سرداران دکهن از صلح مایوس گردیده باز اتفاق
نموده بامید استخلاص قلعهٔ دولت آباد که شاید از عدم گرد آوردن

ذخیره کاري توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهي از راه و بیراه واقف نشده اند تردد تزویر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام پور رسیدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان‌خان از شنیدن این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعگیان مرحله پیما گردید و خان دوران انتظار کومک خان‌خانان نکشیده و نظر بر قلت جمعیت خود نه نموده از قلعه بر آمده مقابله نمود و حملهاي رستمانه و ترددهاي مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه بر داشت اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاه‌گاه شوخي مي نمودند تا آنکه خان‌خانان بارسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیرهٔ همه اشیا بالاي قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان دوران نیز بموجب رسیدن حکم مرتضی‌خان را قلعه‌دار مستقل ساخته خود را بصوبه داري خویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضي قلاع تعلقهٔ بکلانه وکنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظهٔ آمد آمد قلعه کشایان دست و پا باخته قلعها را خالي نمودند و سیدي فولاد و سیدي مفتاح نظام الملکي که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاري که حارس نواح بکلانه از طرف بادشاهي بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدي فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگي با تصویرهاي اصنام که در کلیسهاي نصاري مي باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان بعضي بشرف اسلام در آمدند و باقي علف تیغ گردیدند فتح خان مع نظام الملک و اموال و افیال که از قلعهٔ دولت آباد همراه محبوسان رسیده بود حکم شد که اموال در سرکار بضبط در آرند و

نظام الملک را در قلعه گوالیار که از خویش و تبار سابق اونیز درانجا
بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپیه سالیانه مقرر کرده ازجملهٔ
اموال که ما یحتاج ضروري او بود بدو معاف فرمودند چون لغایت حال
بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازي نیافته بودند
محمد شجاع را به تجویز خان خانان عوض هفت صد و پنجاه روپیهٔ
یومیه منصب ده هزاري پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانهٔ دکهن
ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ایام مقرر بود که بادشاه
زادها را تابخدمت مامور نسازند منصب عطا نمي نمودند باوجود
بادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبهٔ عزیز
میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمي توانستند نمود
بعد از منصب یافتن بادشا هزاده محمد شجاع برادر کلان را بعطای
منصب بلند آوازه ساختن لازم گردید خلاف دستور بي آنکه بخدمت
مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاري شش هزار سوار و عنایات دیگر
لوازم منصب سرفرازي دادند و محمد شجاع را بعطاي خلعت و
اسپ و فیل مع ساز طلا و نقره و دیگر عنایات مفتخر ساخته سید
خان جهان و سید عالم بارهه و راجه جي سنگ و راجه بیتهل داس
را مع دیگر امرا همراه داده بعطاي اضافه و انعامات سربلندی
بخشیده بدکهن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند که بر
سواري رتهه از حضور نوبت زنان روانه گردد - درین سال صادق خان
میر بخشي ودیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بیارد
و بتسلي وابستگان دیگر پردازد و بجاي صادق خان اسلام خان را

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبهٔ مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید و بنام زمیداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه گیري صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و دو هجري

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محلدار خان دکهني نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطاي اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار روپیه سرفرازي یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه الهي متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیر کنان و شکار افگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر بوتهٔ زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها را قطع نمایند و بصاحب مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و براي تحقیق و جریب نمودن زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگي راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند که اراضي پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران عهد مطابق حکم بعمل مي آمد بحرف و صوت نمي گذشت بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلي رسیده بعد زیارت بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیما گشتند چون ششم رجب بدارالسلطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدوله آصفخان که بخرچ بیست لک روپیه عمارت عالي طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند وشش لک روپیه ازجواهر و دیگراجناس و نقد پیشکش نمود بعد نظم و نسق ملکي و ملاقات میان محمد میر که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکهٔ قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطیر بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمیرکوچ فرمودند و باوجود از ملاحظهٔ تنگي راه کشمیر بادشاهزادهارا با آصف خان و دیگر امرا حکم شده بود که بمرور و خاطرجمعي از کتلها عبور نمایند بعد ازان خود روانه شدند و نسبت بسفرهای دیگر باشادهان لشکر بسیار آسوده گذشت باز خالي از هرج و تصدیع نبود چنانچه از جملهٔ اشعاري که محمد جان قدسي درمادهٔ راه پرتعب کشمیرگفته چند بیت نوشته مي شود * بیت *

معاذ الله ز راه پیر پنجال * که مثلش دیده کم چرخ کهن سال
سراپا گشته حیرت چرخ والا * که ره این کوه را چون رفت بالا
بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره راه رونقشي است برسنگ
گروهي دست از جان برفشانده * درین ره چون گره بر تار مانده
زقطع ره بسر غلطیده یکسر * چنان کز رشته بگسسته گوهر

الحاصل هیجدهم ذي حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که پنج کروهي کشمیر فردوس نظیر است شرف نزول فرمودند و درتلافي رنج راهها که اسباب عیش و تنعم مهیا گردید دیگر دران مکان تهنیت نشان همه روي زمین پر از لاله و ریاحین و اشجار سراپا بهار و اثمار رنگین و انهار و چشمهاي زلال و شیرین بنظر مي آمد اگر خواهند بصفت و فور فواکه و گلزار و سبز زار آن قطع زمین زبان خامه را شیرین

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازي دلبران شوخ شنگ آن معدن راگ و رنگ پردازد سررشتهٔ انتظام اختصار کلام بحال نمي ماند افصح الشعرا عرفي اگرچه در تعریف آن سرزمین در آبدار بسیار سفته اما درین بیت عالم عالم مضمون درج نموده * بیت *

هرسوخته جاني که بکشمیر در آید
گر مرغ کباب است که بابال و پر آید

و از جملهٔ اشعار ملا طغرای مشهدي در وصف گل و لاله زار آن مکان جنت نشان چند بیت بتحریر مي آرد * بیت *

گل و سنبل درین گلشن بناشد * بهار اینجا بهشتي آشنا شد
شفق سرجوش رنگ لاله زارش * فلك یک پشتهٔ سبز از بهارش
نداند مرغ این گلشن رمیدن * نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
کشیده کوهها از سبزهٔ خاك * بجوش سبزه و گل سربر افلاك
بجاي قلهٔ کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ رفعت پریده
زموج لاله از بس خورده پهلو * بود راهش بصد باریکي مو
ز طغیان گل و سنبل بگلگشت * نه‌کوهش‌مي‌شود‌معلوم‌ني‌دشت
زمین گل آسمان گل بحروبرگل * نمانده در عدم گوئي دگر گل
سرود و حسن اینجا هم عنانند * گل‌ومي هردوجنس یک‌دکانند
ترنم ریز هرسو خوش خرامي * بپاي نغمه در سیر مقامي
بمطرب‌ني دل اینجا بسته دارد * که یکدم بي لب او بر نیارد

حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مسادر باغهاي دلکشاي آن سر زمین سیر و تفرج میفمودند و بکار بزم نشاط مشغول بودند درین اثنا بعرض رسید که اهلیهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

صبیهٔ میرزا رستم صفوي بعد از تولد شدن دختر بروضهٔ جاودان شتافت ازین معني سیر وشکار آن مکان ناگوارا نمود و دختر را مسمی به دلپذیر بانو بیگم ساختند - بعده که پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گردید چون قلعهٔ پرینده که از اعظم قلاع نظام الملکي گفته میشد و اعظم خان در محاصرهٔ آن تضییع اوقات نموده کاري نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون که بآقا رضوان قلعه‌دار آنجا داده خریده بتصرف سیدی فرجام نام فرستادهٔ خود واگذاشت و توپ ملک میدان را که در پرینده بود به بیجا پور طلب داشت گویند که بدان کلاني و خوش ساخت توپي دیگر کم شنیده شده و آدم مسلح بفراغ دران توپ مي نشست و این توپ در ابتدا در قلعهٔ احمد نگر بود از تبدیل وضع روزگار سیدي عنبر از احمد نگر بقلعهٔ پرینده فرستاده نگاهداشت بعد رسیدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور که خان‌خانان آمده ملازمت نموده اول همین مصلحت قرار یافت که لشکر براي تسخیر قلعهٔ پرینده تعین نمایند پادشاهزاده نظر بر ایام جواني و ناکرده کاري خود بدون سرانجام معقول قلعه گیري با خان خانان و خان زمان متوجه تسخیر قلعهٔ مذکور شد و به ملکاپور رسیده خان زمان را با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه گیري رخصت نموده امر فرمودند که مابین راه همه جا که تعلقهٔ بیجا پوري باشد بتاخت و تاراج در آورند و جابجا تهانه مقرر کرده روانه ساختند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله یکي از خویشان نظام الملکي را که دریکی از قلاع محبوس بود

بدست آورده با جمعي از واقعه طلبان مادۀ فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص خان را با سه هزار سوار براي تنبيه او تعين نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملك چمار کونده را که وطن بهوسله
گفته مي شود تاخت و غارت نماید درین اوان شهرت یافت که
رندوله خان بامراري و غیره چهار سردار عمده و فوج سنگين از طرف
شاه بمدد قلعۀ پرینده رسیدند و خان زمان که نزدیك قلعه رسیده
بود از شنیدن خبر فوج دکهنیها یك کروهي قلعه کنار نالۀ کم آب
لنگر اقامت نموده به بستن مورچال و کندن نقب مردم تعین
فرموده خود بفوج بندي براي مقابله پرداخت و قبل از رسیدن
کومک بیجاپوري مردم قلعه گاه بیگاه برآمده بر مورچال ریخته دست
برد نمایان مي نمودند درین ضمن روزي گولي تفنگ برچشم
سیدي فرجام بد سر انجام قلعه‌دار در وقت نگاه کردن از سوراخهاي
حصار رسیده کار او را تمام ساخت و قلعه‌دار لاحق دیگر فرستادۀ عادل
شاه نارسیده بقلعه‌دار سابق پیوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنۀ بیر
رسید خان دوران از مالوا بمدد رسیده با جمعیت شایسته رفیق و هم
مصلحت کار گردید اوائل رمضان پادشاهزاده سه کروهي قلعه رسیده
دائره نمود هنوز خیمها برپا نه نموده بودند که فوج غنیم از
اطراف نمودار شده بشوخي و زدن کهي پیش آمدند و روز دیگر
که غلبۀ فوج خصم برکهي رسید خان خانان از شنیدن مغلوب
گردیدن لهراسپ پسر خود با حکیم خوشحال که همراه کهي بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گردیده چون بمیدان رسید جمعیت
غنیم بمقابل آمد و بعد تردد سرداران فوج پادشاهي دکهنیها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ آوردند که زنده ازانجا بر آمدن محال مي نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیل سوار شده در مکان خود استاده جاسوسان برای خبر و تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعین کرده انتظار خبر واقعي میکشید بعد از شنیدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خانان را محاصره نموده اند هیچکدام بمددهم نمیتواند رسید و یک فوج کومکي غنیم اطراف فوج پادشاهي را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خانان رساند وقتي رسید که فوج دکهن بر سر جمعي که بکار آمده و زخمي افتاده بودند هجوم آورده مي خواستند از میان فوج بر داشته ببرند و بعضي غیرت طلبان با نام و ننگ چون شیر ژیان دران دریاي خون غوطه زده سد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران دران حال رسیده هنگامهٔ کار زار گرم ساخته چپقلشهاي صف ربا بکار برد و هاي و هوی مردان و نعرهاي زهره شگاف مبارزان بچرخ برین رسید

• بیت •

زبس نعره کامد برون از کمین * فرو اوفتاد آسمان بر زمین

خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف بنات النعش ساخته نعش مردها را با زخمیان نیم جان از میدان

بر داشته بر اسپان بسته بمدد، خان خانان عنان تافت و خان خانان تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان صف شکن و حملهٔ شیردلان فیل افگن خصم رو بفرار آورد درین ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز فوج دکهني بشوخی تمام پیش آمده بر مورچال و کهي میریختند و مردم پادشاهی بکار می آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهي را محاصره نموده از هر دو طرف جنگ کنان می آمدند یکبار بان آتش بار بر شتر پر از گاه رسیده بمدد باد رو بود در گرفت و از شعلهٔ آن بشتران دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعلهٔ آتش گشته سوختند و شور و غلغله عظیم بر خاست غنیم فرصت غنیمت دانسته بر باقي جانور و آدم کهي دست یافت و غالب آمده نگذشتند که پرکاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید و کار بجائي رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هرجا رسیده اند فیل سواره استاده باشند تا خبر ما بندهاي جان فشان برسد غنیم از شنیدن سواري پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها پارهٔ شتران را کشته و بعضي را ریسمانهای بار آنها بریده با خود گرفته فرار نمود چند فیل و شترهاي هیمه و جانوران نیم سوخته را

بر گردانددند و باز هر روز شوخي مي نمودند و کار بر لشکر پادشاه
زاده تنگ آوردند تا آنکه روزي خان خانان مصلحت نمود که
آخر شب فوج پادشاهي سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیها
رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم
رسید و تا رسیدن فوج پادشاهي که پهر روز برآمده نزدیک بنگاه
آن جماعه رسیدند دکهنیها بهیر را بار کرده بدستوري که تا زمان حال
دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقي فوج آراسته در مقابل
افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر
بود صورت نبست مگر آنکه پارهٔ گاوان غله که از سنگیني بار مانده
بودند با چند شتر و گاو کهي که بیخبر از کهي بر گشته بودند بدست
مردم پادشاهي افتاد وقت مقابله که راجه جیسنگه را با فوج
بیجاپوری مقاتله رو داد و کار زار صعب بمیان آمد مودهوجي نام
سردار نام آور دکهنیها که از سابق زخمي بود با معدود چند اسیر
سر پنجهٔ تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عمدهٔ
خان خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیده و فوج دکهنیها براي
سد راه او گردیدن سوار شده اند خان خانان بشاه زاده گفت که همراه
کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهدهٔ دکهنیها برآید اما
درینوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سواري بایدنمود
و در فکر تعیین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم سوار
مي شویم میخواهیم سیر فوج دکهنیها نمائیم لهراسپ را مع جگراج
و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم
سواري نمودند دکهنیها خبر یافته بدستور اول بهیر را بار کرده چپرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ صعب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتیل گردیدند و مراري پندت زخمي شده از اسپ افتاد باز دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که هردو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران اکثر حرفهای سبك اینکه من خان خانان را از چنگ اجل رهائي داده جان و آبروي بباد رفتهٔ اورا بخشیدم بر زبان مي آورد و روز بروز زیاده مادهٔ نزاع میگردید و سپاه نیز از سختی سلوک خان‌خانان شاکي بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان مي‌نمود خبر بمخالفان مي رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعي در تسخیر قلعه فائده نمي بخشید هرچند کوچهٔ سلامت و نقب پیش مي بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابي آن میکوشیدند با وجود پراندن یك طرف بارهٔ برج که بارهٔ باروت از اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمي کاه و هیمه کار بر لشکر تنگ گردید چار پاي سواري و بار بردار از بي علفي و تاخت غنیم بسیار تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت خان‌خانان از پای قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت محاصرهٔ هفت ماه که اوائل ماه ذی حجه دست از محاصره برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیك رسیدن برهان پور دو بار غنیم نزدیك قصبهٔ بیر نمودار گردید و دست و پای نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکهنیها بمکان خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را با خان خانان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنبر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سر زمین که بجز کلمهٔ توحید خواندن که پي بمعني آن هم نه برده انداز راه و رسم اسلام بیخبرند و بکفار دختر میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعي استغاثه نمودند که بعضي کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابي مساجد کوشیده اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنهارا مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خانان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعهٔ مهابت خان خان خانان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یافتند ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

جشن آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیبهٔ خود بفیض رسید - پنجم جمادي الاخرى داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و ندربار و بعضي محال سرکار هاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتي بود حکم شد که داخل صوبهٔ خاندیس نمایند و سابق براي صوبهٔ خاندیس و براریک صوبه دار مقرر مي‌شد فرمودند دو صوبه‌دار نمایند و صوبهٔ بالا کهات نظام الملکي تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود بر خان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبهٔ برهان پور را که بعضي از محال پایان گهات برار داخل نمودند بعهدهٔ خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکهن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاري چهار هزار سوار مع لازمهٔ منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشتهٔ دکهن متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکهن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبهٔ دکهن رسانده در تنبیه و استیصال نظام شاهیه گوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلاي دکهنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان‌دوران از مالوا به برهانپور و تعیین نمودن افواج براي گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن واز پاي قلعه سر خیزاندن آن گروه معروض گردید*

هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلی فرمودند و سر سواري بدیدن زبدهٔ حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحهٔ استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایت توجه بمنزل مقصود بر افراشتند - وسط رمضان باغ کنار دهلي را از نزول رایات رونق دو بالا بخشیدند - مژدهٔ تولد فرزند در خانهٔ دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافت شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولا تخت مرصع که مجملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمهٔ آن گردید روز دویم عید داخل دار الخلافت اکبرآباد شده طرح جشن انداختند و بکارپردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاکل نسبت بهر سال زیاده فرمودند ازانجمله یک اسپک مخمل زرباف که بخرچ یك لك و ده هزار روپیه در مدت سه سال در کارخانهٔ احمد آباد تیار شده بود موافق اندازهٔ آن دیگر فرش و ما یحتاج آماده گردید از بساطهاي زرین و آئین بندي رنگین در و دیوار شعشهٔ طلا گشت و تخت مرصع بخرچ یك کرور روپیه که صد و سي هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود ازانجمله چهارده لك روپیه را طلاباقي جواهر بیش قیمت دران بکار برده بودند رونق افزاي آن بزم گردید - محمد جان قدسي در تعریف تخت گفته * بیت *

زهي فرخنده تخت پادشاهي * که شد سامان بتایید الهي
فلک روزي که میکردش مکمل * زر خورشید را بگداخت اول

رساند گر فلک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را رو نمایش
دهد شاه جهان را بوسه بر پای * ازان شد پایهٔ قدرش فلک سای
چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)

چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال باصول گونا گون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مهر و ماه برای نظارهٔ جشن آن خسرو خورشید کلاه سر از دریچهٔ مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند و بدین ترانه مترنم گردیدند * بیت *

جشنی بهزار دل فروزی * اختر همه در سپند سوزی
ایام بدل نشاط افروز * همچون شب عید و صبح نوروز

و فلک بهزاران زبان میگفت * بیت *

همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزی نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

آنچه بپادشاه زادها و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرانچه نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوزده روز دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحر وکان داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

ذخیرهٔ سالها برای عیال نیندوخت *

ذکر خرابي نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا مي آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مرز و بوم میگیرم - التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بسرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعهٔ حاکم نشین آنجا را با مکانهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههاي کتل را باوجود آنکه زمینداران بسنگ و گچ گرفته برقندازان حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه براي ارسال حضور و یك لك و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پاي صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کار بی آنکه از بندوبست و احتیاج ضروري خاطر جمعي حاصل نماید بشرط اداى زر مذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات وظروف نقره وسنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لك روپیه داده براي تتمه دو نفر مفلوك بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقي نزد سرکار نا کرده کار گروگذاشته راه صحرا گرفت و براي بند نمودن رسد غله راهها را چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردید و تا رسیدن ایام برسات

بعرضه داشتهاي سراپا غدر گذرانده دام و درم ديگر نرساند و كار و عرصه بر مردم بمرتبهٔ تنگ گرديد كه گردهٔ نان بقرص آفتاب ايام برشكال و زمستان دم همچشمي ميزد - و شب و روز باران فرصت چشم وا نمودن نمي داد - و از هر طرف سيلاب دوان براي وبال جانوران و آدمهاي فاقه كشيده ميرسيد و هرجاكه تهانهٔ بادشاهي گذاشته شده بود مخذولان گاه بيگاه چون بلاي ناگهان ريخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه برمي آوردند - تا آنكه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود بسلامت از انجا برآوردن غنيمت دانسته بفكر تدبير برآمدن ازان تهلكه افتاد - دريں ضمن خبر رسيد كه گوجر نام را كه در قلعه گذاشته پيش آمده بود با جمع كثير كشته گرديد و سوار و پيادهٔ بيشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل كلام ملالت انجام نجابت خان تمام لشكر و توپخانه و اسباب تزك و كارخانجات بباد فنا داده خود بهزار دشواري و تغيير وضع با معدود چند جان بر گرديده از انجا نجات يافته - و عيال و ناموس مردم كه از ملاحظهٔ تيغ خونفشان مفسدان رو بغار و انبوهي اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌كاران آن ديار اُفتادند - بعد از عرض نجابت خان‌را بى منصب نمودند و از تغير او ميرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گرديد و حكم شد كه وجه پيشكش مقرري را از نجابت خان باز يافت نمايند ●

ذكر مهم جهجار سنگه بنديله

چون جهجار سنگه بنديله را بعد وقوع تقصيرات قلم عفو بر جرائم او كشيده همراه خان خانان روانهٔ دكن نموده بودند و آن بد بنياد بعد از چند گاه از خان‌خانان رخصت وطن در خواسته بكرماجيت نام

پسر خود را بجاي خود نگهداشته بمسکن موروثي رسيده مفسدي
قديم اختيار نموده بهيم نراين زميندار گدهه را بغدر و عهد حيله
آميز از وطن طلبيده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و ده لك
روپيه خزانهٔ اورا مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهيم نراين كه
در حضور بود برين ماجرا مطلع گرديد و حقيقت بعرض رسيد حكم
نصائح آميز مشتمل برهنمائي بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن
مال بهيم نرائن بوارثان مكرر بنام آن برگشته طالع صادر گرديد اما
فائده نداد - و بكرماجيت پسر او نيز بموجب اشارهٔ پدر از دكهن
برخاسته روانه گرديد - خان دوران در برهان پور بر فرار او اطلاع يافته
تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسيدن بآن تبه كار و مقابله و مقاتله
بميان آمدن زد و خورد عجيب رو داد - و اكثر همراهان طرفين كشته
و زخمي گرديدند و بكرماجيت خود دو زخم برداشته جان بدر برده
نزد پدر رسيد - بعد از عرض رسيدن عبد الله خان بهادر و سيد خانجهان
و خان دوران كه بعد از تعاقب او بمالوا رسيده انتظار حكم ميكشيدند
با چند امير ديگر تعين گرديدند و صوبهٔ مالوا بدستور سابق بخان
دوران مقرر فرموده صوبهٔ برهان پور باله وردي خان مرحمت كردند و
برار بخان زمان ضميمهٔ بالاگهات نمودند - و آن مفسد كه از روانه شدن
افواج اطراف اطلاع يافت وكيل خود را بحضور روانه ساخته
خان خانان آصف خان را شفيع جرائم خود نمود و التماس طلب
يكي از بندهاي حضور كه دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا
پذير حاضر سازد بميان آورد - حضرت اعلى سندر كب راي را كه از
شعراي پاي تخت هند بود بسبب هم جنسي نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکار سانوا را (107) که سي لک روپيه جمع دارد بعهدهٔ بندهاي پادشاهي نمايد و بکرماجيت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جريدهٔ اعمال او کشيده گردد - سندر کب راى که نزد آن تبه‌کار رسيد بعد از سوال و جواب غدر آميز آن فتنه انگيز دانست که مطلب او تا سر انجام يافتن استحکام مکانهاي قلاب دفعيه است - بغرور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذرهاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب برخاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزيد احتياط باوجود تعين امراي نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسرداري تمام فوج بمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکيد مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع ديگر عنايات عطا فرمودند و شايسته خان و رستم خان دکهني و ديگر امرا همراه پادشاه زاده تعين شدند - دوازده لک روپيه نقد و جنس پيشکش زميندارن بنگاله فرستادهٔ صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکيم مسيح الزمان عرف حکيم مظفر که از کعبة الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نيابت بيگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائر در جاگير و انعام نواب قدسيه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزاري پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربيع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجري متوجه دکهن گرديدند - ميرک حسين

---

(107) ن - ساندوا *

خوافي را بعنوان سفارت با تحف قیمت لک روپیه و دو هزار اشرفي نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاریخ توجه دفعهٔ ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسید * ع *

بپادشاه جهان این سفر مبارکبادي

شمهٔ از ترددات عبد الله خان و دیگر امرا که در مهم جهجار معروض گردید بزبان خامهٔ تیز رفتار میدهد - که امیران نامدار چون متوجه استیصال آن نابکار شده قبل از رسیدن پادشاه زاده نزدیک قلعهٔ آوندچهه که مکان مطبوع سیر حاصل بود و جنت مکاني آن پرگنه را در جلدوي کشتن ابو الفضل به نرسنگه دیو پدر جهجار بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسیدند - چندین هزار بیلدار و تبردار براي بریدن اشجار و هموار نمودن راههاي دشوارگذار مقرر نموده هر روز نیم کروه راه مسافت طي مینمودند - و جهجار نا هنجار با پنج هزار سوار و برقنداز بیشمار در قلعهٔ آوندچهه نشسته سوار و پیادهٔ بسیار اطراف تعین نموده بود که از یمین و یسار براي سدراه مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشهاي غار نشسته بانداختن تیر و تفنگ سپاه اسلام راکشته و زخمي مي ساختند و ازان جماعه نیز هر روز جمعي بدا رالبوار مي پیوستند چون به یک ونیم کروهي اوندچهه رسیدند بحملهٔ اول راجه دیبي سنگ هرارل که دعوي ارث قلعه جهجار داشت بعضي مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان در آمد - جمعي کثیر قتیل و اسیر گردیدند ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت و با بکرماجیت پسر و عیال و مال آنچه از زر سرخ و سفید و جواهر توانست باخود گرفت بر داشته جمعي از برقندازان بسرداري

یکي از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعهٔ دهاموني که مکان بسیار
قلب و بناکردهٔ پدر او بود روانه گردید - بهادران قلعه کشا بران اطلاع
یافته شادیانهٔ آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن
مرز و بوم انداختند - و به تردد دو سه شبان روز قلعه رامفتوح ساختند و
هزار پاي صداي اذان دین محمدي بگوش کافران آن دیار رساندند
و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه دیبي سنگه سپرده کلید
قلعه رابحضور ارسال داشتند - و باسرانجام جنگل بري طرف دهاموني
روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پیش
بردن مورچال وکندن نقب نمودند - هرچند که سنگ لاخ آن سرزمین
بمرتبهٔ صلب واقع شده که سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گیر
نمیگردید - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندك
فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخذولان در تردد
انداختن گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتش و بان و سنگ صد من
و دو صد من کمي ننموده مردم بسیار شهید شدند و شب و روز
باران آتش برفوج پادشاهي میبارید - آخر شبي بدستیاري
زینه - آسمان پایه وکمندهاي هوش ربا مبارزان جان باز قرار بر
یورش دادند - جهجار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار
میانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بناي صلح بگوش سرداران نرسیده
بود که بهادران رهیله و نظر بهادر بهادري را کار فرموده از طرف
جنوبي بکمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازهٔ قلعه را
آتش زدند - جهجارسنگه سراسیمه وار از حصار برآمده درشب تار راه
ادبار پیش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانید - اگرچه

صداي دار و گير و تردد محصوران برطرف شد اما چون خبر تحقيق
فرار آن تبه كاران نداشتند قرار بران دادند كه بعد از طلوع نير اعظم
بقلعه درآيند - غارت پيشگان كه سيماب وار براي در آمدن قلعه بيقرار
بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفي كه راه يافتند
بقلعه در آمده درتاخت و تاراج نمودن پيش دستي را غنيمت
دانستند - خان دوران برين معني اطلاع يافته با جمعي بقلعه در آمده
باهتمام منع غارت دست و زبان كشاد و جابجا مردم شديد بتاكيد
اكيد وتهديد تعيين نمود - درين اوان ازكنار برجي آواز بلند گرديدكه جمع
كثيردرانجا باميد بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نيافته انتظار
تيغ اجل مي كشيدند - علي اصغر ولد محمد جعفر كه از بندهاي
تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت كه من رفته آن جماعه
را مقيد ساخته مي آرم خان دوران خان هرچند بعذر شب تار در منع
كوشيد آن جوان نشنيده بهمعناني اجل خود را در انجا رساند - قضا را
درانجا باروت خانهٔ مملو از باروت بود كه سر اورا وقت يورش وا نموده
بودند و جمعي از تماشائيان و تاراجيان با مشعل دران مكان درآمده
تردد مي نمودند در همان آن كه آن نوجوان از عمر سير آمده بدان مكان
رسيد گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز ديوار
و قريب دو صد نفر كه آنجا بودند با آن نوجوان وهمراهان او چنان
پراند كه درميان مردها تفريق صورت نمودن دشوار نمود - واز افتادن برج
و ديوار از صد نفر زياده راجپوتيه كه بيرون قلعه درپاي برج بودند
نيز تلف شدند - روز ديگر كه خان دوران خان در ضبط اموال وتفحص
خزانهٔ مدفون پرداخت و جابجا مردم تعيين نمود براي او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوك و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خودرا بر سر چاه رساند و براي پیدا کردن چاههاي دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که براي غله مي سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار دو لك و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههاي دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در انجا مانده به بند و بست آنجا وتحقیق خزانهٔ چاههاي دیگر پردازد - و خان دوران وعبد الله خان با باقي امرا بتعاقب جهجار خود را رسانده قتیل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که جهجار خود را بشاه پور که گدهي قائم بود وسابق همان مکان حاکم نشین بود رسانده در فکر بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گده که از برارست بنابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودي خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهي معا به جهجار رسید و دل و حوصله باخته توپهاي قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتس زده هرچه توانست از جواهر وزر نقد وظروف طلا و نقره و عیال واطفال برافیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگده وقت شب برآمد عبدالله‌خان و خان‌دوران خبر یافته خود را اندرون قلعهٔ شاه پور و جورا گده که متصل هم بودند رسانده بقیة‌النار را بضبط خود درآورده اذان محمدي خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حوالهٔ مردم معتبر نموده جمعي از راجپوتیه درانجا گذاشت -

و از احوال جهجار خبر یافت که زیاده از هفت هشت کروه طي مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دو سردار تعاقب نمودند پادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبر فتح و فرار جهجار خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاه زاده تفاوت بسیار واقع شد در دهاموني براي آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگال گرفته یلغار کنان هر روز هفده هیجده کروه گاه بیست کروه طي مسافت مي نمود تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد گوندوانه و دیو گذه متصل است رسیدند خبر یافتند که جهجار چهار کروهي ازینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را کاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیما گردید - فوج پادشاهي باوجودي که آن روز بیست کروه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیک آن خون گرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز براه افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار مي نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهي خبر رسید که فیلان و شتران پر از بار خزانه و خالي که نمیتوانستند رسید سر بصحرا داده سراسیمه وار طي مسافت می نمایند - لشکر پادشاهي از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبدالله خان مانع آمده پابند طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر نعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بد خصال بر نمیداشتند

تا آنکه کار بمشت و گریبان رسید - جهجار را فرصت وفا ننمود که
بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد درعالم اضطراب
دو جمدهر بزن کلان رانی پاربتي نام زده و یگان یگان شمشیر بدیگر
زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه
با پسر خورد سال بکر ماجیت بدست مردم پادشاهي آمدند -
و جهجار یك دو مقابله بافوج نموده جنگ ناگزیر از ننگ نام نموده
عم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمي ساخته و از خود
جمعي بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته
خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و
مرصع آلات و اشرفي دران بودند بتعلقهٔ گلکنده رساند - خان دوران
محمود بیگ خوافي را براي گرد آوري فیلان و مال و عیال که مابین
راه گذشته میرفت گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقي
فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهي آمد و اثري از
جهجار و بکر ماجیت پسر او نیافتند ناچار برسر تالابي رسیده چون
جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسیده طاقت
حرکت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تا خبر تحقیق رسیدن جهجار
آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن جهجار مع بکر ماجیت
رسید و در همان آن گوندهاي آن سرزمین که در جنگل وقت فرار
با جهجار و بکرماجیت دوچار گشته بر احوال پرملال آنها اطلاع یافته
با هردو هم نبرد گشته کشتند - و سرهاي پدر و پسر را بطریق نذر و
پیشکش نزد سرداران پادشاهي آوردند - و بروایتي خبر کشته شدن
هردو آورده خان دوران را دران مکان بردند و خان دوران سر هردو

بریده با انگشتریهاي نام آن بد مآلان آورده گوندها را مخلع ساخته
نقد و اسپ داده مرخص ساخت و سرها را مع عرضداشت فتح
مصحوب بهادر بیگ نام روانهٔ حضور گردانید * * بیت *

چو بد کردي مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

در سرای شهپور تعلقهٔ مفتوحهٔ جهجار نزول واقع شده بود که سرها
مع عرضه داشت از نظر گذشت - و فرمودند که بر دروازهٔ سراي
بیاویزند - و آنچه زر نقد و طلا و نقره آلات مع جواهر از جاها در ابتدا
و بعد ازان در راهها وقت فرار جهجار بدست بندهاي پادشاهي آمد
سوای آنچه تلف شده مبلغ یک کرور روپیه داخل خزانهٔ سرکار گردید -
و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یک
لک روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامي از راجهٔ چانده
گرفته بحضور معروض داشت - و هر سال یک لک روپیه و بیست
و پنج فیل بطریق پیشکش مقرري بر ذمهٔ زمیدار چانده نمود که
هرسال برساند *

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه
هزار و چهل و پنج هجري*

غرهٔ جمادی الاخری آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار
و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت -
بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تالاب و عمارتهاي احداث نمودهٔ
نرسنگ دیو پدر جهجار نموده شکار کنان طي مسافت نمودند -
درین ضمن بعرض رسید که بعضي جاهای غیر معلوم پر از خزانهٔ

مدفون جهجار ست - اسحاق بیگ را براي تحقیق آن تعین فرمودند هرجاکه خانهٔ سنگ بنظر مي آمد باشارهٔ چشم تمام حشم دست بدست مسمار میساختند - عمارات آن سر زمین رابي آنکه احتیاج بگل و چونه افتد از سنگهای مربع و طولاني که پنداری که سنگ تراشان بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهي بیشمار دران سر زمین افتاده مي سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش محفوظ مي باشد اما وقت خراب و مسمار ساختن محتاج بکلنگ و بیل نمیگردد - از جملهٔ تعلقهٔ جهجار یك پرگنهٔ چهره که نهصد دیه و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصهٔ مقرري ساختند - و بند هاي پادشاهي که براي تفحص خزانهٔ مدفون رفته بودند از چاهها و جاهاي غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از سعي مردم پادشاهي و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زري که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده بود بر آمد - و روانهٔ قلعهٔ اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج متوجه دکهن گردیدند - چون از اداهاي خارج عادل شاه غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوهٔ آن گردید و نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده مي شود و نام شاه ایران درخطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول براي اثبات حجت یکي از بندهاي پادشاهی زبان دان سخن فهم براي ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور بادهٔ غفلت روانه ساخته از فرمان و پیغام وعدهٔ وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضهٔ دهوپ و پرتلهٔ مرصع بدستور ساز دکهن روانهٔ بیجاپور نمودند -
و فرمودند که بالمشافهه به عادل خان بگوید که هنوز آتش قهر
سلطاني شعله ور نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکي
از نوکري خود بر طرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
از قلعجات نظام الملک و توپ ملک میدان و دیگر توپهاي آن قلعجات
بردارد و محالات آن حدود را بتصرف بندهاي سرکار واگذارد و بدستور
سابق در اداي پیشکش اطاعت ورزد بیشتر از پیشتر متوجه احوال
و پرداخت او خواهیم گردید - و الا افواج دریا امواج با فیلان کوه شکو
بسرداري بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
قدم گذارد از راه ترحم قلعهٔ شولا پور را که سرمایهٔ آرزو و مادهٔ نزاع
بانظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول من جملهٔ
تعلقهٔ نظام الملکي که نه لک هون محصول است باو عنایت خواهیم
فرمود - و تا بقاي حیات اولاد ماو او بدو تعلق خواهد داشت و
مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا امید و بیم درج
فرمودند - و بزبان قلم دادند که اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پیغام
گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
و بمکرمت خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقهٔ اطاعت
بگوش پند نیوش زود بحضور معروض دارد - که فرمان مع نتیجهٔ عهد
و پیمان امان باو فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
پرکار براي قطب الملک همراه میر عبد اللطیف که از تربیت یافتهاي
تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمهٔ چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادرگردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت پناه - ارادت وعقیدت دستگاه - خلاصهٔ اماجدکرام - سلالهٔ اکارم‌عظام - نقاوهٔ خاندان‌عز وعلا- عضادهٔ دودمان مجد واعتلا- زبدهٔ مخلصان‌صلاح‌اندیش- خلاصهٔ متخصصان‌سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی- مصدر آداب خیرخواهي- جوهر مرآت صفا و صفوت- فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المنان- قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت سید آنام صلي الله علیه و علی آله واصحابه وسلم و موید و مروج مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم اشرف ما جاري باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را جاري سازیم و آثار بدعت وضلالت را محو فرمائیم و بعرض‌ما رسیده که در ملک آن قطب فلک شوکت سب اصحاب کبارکه آیات قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معهذا قرابت قریبه با حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله وسلم‌دارند مینمایند وآن ایالت پناه درمنع آن نمي‌کوشد وبسزاي اعمال نمیرساند - بنابران از روي ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و فعل شنیع را بر طرف گرداند و اگر بدبختي از بي سعادتي مرتکب این امر شود بسیاست رساند والا بر ما لازم است که در تسخیر آن ملک سعي نمائیم و مال و اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم وخون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانرواي

ایران خوانده مي شود هرگاه آن ایالت پناه دعوي عقیدت و مریدي
باین جناب داشته باشد بوالي ایران چه رجوع دارد باید که بعد
این نام فرمان رواي ایران در خطبهٔ مذکور داخل نسازد و خطبه
دران دیار بنام نامي ما مزین باشد و مبلغ کلي بابت پیشکش
ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما
نظر بر صدق اعتقادي که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب
الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدماتي که ازو بوقوع آمده
همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول مي فرمائیم و بشرط قبول
اطاعت مذکوره و اداي مطالبات مقرر مي نمائیم که بعد ازین
ضرري بآن ملک از اولیاي دولت ما نرسد لهذا معتمد کارآگاه ملا
عبد اللطیف را که از بندهاي رو شناس این درگاه است پیش
آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه زباني
او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیلان
قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نو روز عالم افروز در دولت
آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف
ورزد افواج دریا امواج براي استیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیلان جهجار
و راجهٔ چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند وابستهای جهجار
که راني پاربتي از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران
التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و درجن سال نبیرهٔ او بنظر
گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلي و دومي را بعلی
قلي مسمی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمهٔ شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانیدند - و خان دوران را خطاب
بهادري مع خلعت و چار قب طلا دوزي و شمشیر و خنجر مرصع و
اضافهٔ دو هزار سوار که اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنج هزار سوار باشد
عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات
بادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن
برهان پور داخل شهر ناشده درکراره که از مکانهاي با صفا و شکار گاه
مشهور دار السرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سیر و شکار آنجا
نموده بیست دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - درمدت بیست
و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کروه کنار حوض قتلو
شرف نزول فرمودند خان زمان صوبهٔ دار بالا گهات آمده شرف
ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین باوجود مقید
بودن نظام الملک درگوالیار براي هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان
طفل مجهول النسب را از قبیلهٔ نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه
آرائي ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محالات و قلاع دورو نزدیک
آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف
در آورده مادهٔ شوریدگي ملک و تفرقهٔ مال و حال رعایا گشته
بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع
بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن
عهد که اکثر موجودي بودند براي تادیب و تنبیه مفسد مذکور مقرر و
مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد
طالع باعانت فوج پادشاهي و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر
بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت وتاراج درآرند و از

جملهٔ افواج مذکور بیست هزار سوار بسرداری خان زمان و رفاقت
سید شجاعت خان و بهادر خان روهیله و غیره فوج بندي نموده
فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو
است پایمال سم اسپان مبارزان ساخته طرف کوکن رفته آن ولایت را
از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردي خان را باتفاق
سید عبدالوهاب خاندیسي که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز
روزگار گفته میشد براي تسخیر قلعهٔ جنیر و ناسك و توابع آن تعین
فرمودند - و خان دوران را حکم شد که مابین قندهار و ناندیر که
سرحد بیجاپور و گلکنده گفته مي شد استقامت ورزیده بعد
تسخیر قلعهٔ اود گیر و اوسه بتاخت و تاراج ملک بیجاپور پردازد و
هر سه سرفوج را بعطاي خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع
و اسپ و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعهٔ
دولت آباد تشریف برده سیر نمودند *

اوائل شوال فرخ فال عرضه‌داشت شایسته خان رسید که
از اقبال عدو مال قلعهٔ رام‌سیج از تردد احمد خان نیازي بتصرف
اولیاي دولت در آمد و معا بعرض رسید که یك پسر و برادر جهجار
که در وقت فرار از پنجهٔ شیران بیشهٔ شجاعت بدر رفته دران
جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك
گردیده بحضور رسیدند بادشاه هردو عرض خجسته فال چنین را
براي تسخیر باقي قلعه بفال نیك گرفته شکر الهي بدل و زبان
بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجهٔ تقدیر را که از قبول اسلام
سر پیچیدند بزیر تیغ در آوردند - چون بتازگي خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوري بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار خان و رستم خان و غیره بندهاي جان نثار پادشاهي با فوج ده هزار سوار براي خرابي و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام صادر شد که از هرطرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامي عادل خان گفته مي شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در صورتي که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور بر نگارند - از عرضه‌داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعهٔ نادرک به تسخیر و پرگنات نواح آن بتصرف بندهاي پادشاهي در آمد - ملا تقي فرستادهٔ حیدر آبادي مطابق حکم روز جشن نو روز با قدري جواهر و پنج فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت هزار روپیه مي شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده ملازمت نمود - مجموع در جشن نو روز بیست لک روپیه پیشکش پادشاه زادها و امرا و قطب الملک و راجهٔ چانده از نظر گذشت *

چهارم ذي قعده میرابوالحسن و قاضي ابوسعید از نزد عادل خان مع قدري جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال عجز و ندامت وخجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکرماجیت از بقیة السیف همراهان جهجار که بامید جان بدر بردن براهنمائي و رفاقت بهادر نام افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوري مي رفت هردو دستگیر

پسر الهوردي خان گرديده بحضور رسيدند نرسنگه ديو را بشرف اسلام در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقيقت مكرمت خان كه نزد عادل خان مرخص گرديده بود آنكه بعد رسيدن بيجاپور حاكم آنجا استقبال فرمان نموده مكرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه بايد باظهار اطاعت و تقديم خدمت كوشيده اما از اطوار او چنان ظاهر گرديد كه در خفيه رويهٔ امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست نميدهد مكرمت خان حقيقت را مكرر بحضور معروض داشت و چنانچه بتحرير در آمده فوج براي پايمال و خراب ساختن ملك بيجاپور تعين نمودند و آنچه انجام كار او كشيد بزبان خامه خواهد داد *

دو كلمه از سلوك قطب الملك نگاشته مي آيد كه بعد رسيدن عبد اللطيف بحيدر آباد بكمال اظهار ارادت و عقيدت شكرگويان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز تمام بشهر در آورده بتهيهٔ اسباب پيشكش پرداخته روز جمعه خود بجامع مسجد رفته امر نمود كه خطبه را بتذكار آسامي سامي اصحاب كبار و نام نامي پادشاه عوض اسم شاه ايران بخوانند و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سكه بنام شاه جهان صاحب قران ثاني زده روپيه و اشرفي تازه سكه و ديگر تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و اين آرزوي ديرينهٔ پادشاهان سلف دهلي بر آمد - الله وردي خان كه به تسخير قلاع طرف كوكن رفته بود از عرضه‌داشت او ظاهر شد كه قلعهٔ چانده و رودوله و جهوله

و کهتر و راجدهیر و هنونت و دهرب وغیره بیست و پنج قلعه که
از قلعهاي قلب و ملجاي خویشان و منسوبان نظام الملک بود
بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهاي
پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال
تعلقهٔ آن قلعجات خود متوجه شد و مبلغ دو کرور و شصت لک دام
سیر حاصل مثل پرگنهٔ سنگمنیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار درآورده و پسر و قبائل ساهو
با جمعي دیگر از وابستهاي نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعي بقلعهٔ قاب میان دریا رساند
شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند -
و ترددي که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعهٔ
سرحد متنازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت
و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعجات مقدم دارد و
نیز خبر تعیین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار
انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتي را کنار
آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپهٔ یکه تاز غافل بطریق ایلغار
جلو ریز بر قصبهٔ کلیاني که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخت و
زن و مرد خورد و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
و اقسام اقمشهٔ تجارت و اثاث البیت خانهٔ هندوان و مسلمانان
و مواشی بدست سپاه درآمد و بحادثه غارت رفت قلم را

بذکر تفصیل آن آشنا نساختن اولی و بعد فراغ خرابي کلیاني بر
قصبهٔ نراین پور که یک و نیم کروهي از کلیاني واقع است و
از مال تجار مالامال بود و سکنهٔ آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بقتل و غارت و
اسیري پرداختند - وهیچ سوار و پیاده نبود که ازان غارت کامیاب نگردیده
بل از بسیاري مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمي شد
که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
سنگیني بار زیاده از یك دو کروه طي نتوانستند نمود و شب در راه
گذرانده صبح آن اسباب تاراج را برسر صاحبان مال که باسیري گرفتار
آمده بودند گذاشته مرحله پیما گشتند و خود را بموضع بهالکي که
نزدیک تر از آبادیهاي دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودند
وغله وکنجهاي کاه و هیمه از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم
آوردن آن تا یك هفته آدم و چارپایان عاجز آمدند باز ازانجا که
جریده سواري نمودند طرف محمدآباد وبیدر و هرجاکه آبادي بنظر آمد
در چشم برهم زدن دست خوش لشکریان گردید وهرجا که تاختند
اثراز آبادي نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیرهاي همه آشیا
بدست آوردند و لباس براي ستر عورات مستورات نگذاشتند چنانچه
در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بحادثهٔ تاراج رفت - درین
ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
خیریت خان که براي مقابله با فواج پادشاهي از بیجاپور مامور شده
بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهي لشکر دکهن راجه
جیسنگه هراول فوج با بعضي مبارزان بهادر پیشه بمقابلهٔ خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکهنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهي ازانجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران‌را با بهیرو جمعي از مردم کارآزما روانهٔ ناندیر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح بیجا پور با فوج جهان آشوب سواري نمودند هرجا میرسیدند معموري را آنجا بویراني مبدل مي ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز رسیده شوخي نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعي از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهي از گلبرگه گذشته بقصبهٔ هیرا پورکه از معمورهاي پراز مال تجارت بود رسیده در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکهن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز مقابل برآمدند واز طرفین دادمردانگي دادند وهرساعت فوج غنیم زیاده مي شد و کار بمحاربهٔ صعب کشید و سرهاي سران بسیار بخاک و خون آغشته گردید و هرلمحه عرصهٔ دار و گیر گرم تر میشد ونعرهٔ هاي و هوي مردان با صداي کوس غلغله افگن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم رو داد و از طرفین تردد نمایان و کار زار رستمانه بعرصهٔ ظهور آمد

* بیت *

چو لشکر بلشکر درآمیختند * قیامت زگیتي بر انگیختند

نفیر از دلیران برامد باوج * ز هرگوشه‌میرفت خون موج‌موج

آخر بعد ازکوشش وکشش بسیارفوج دکهن‌راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهي تعاقب نموده تاراج کنان تاده دوازده کروهي بيجا پور رسيدند -
درين ضمن نوشتهٔ مکرمت خان رسيد که بيجا پوريان تالاب شاه پور را
که براي لشکر بيرون همان آب بود شکستند و مردم بيرون را اندرون
گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کروه بيجاپور ذخيرهٔ
کاه و غله و آب نایاب گردیده خان دوران از شنیدن این خبر فسخ
ارادهٔ طرف بيجا پور نموده اطراف دیگر را پامال لشکر ساخته نواح
کملا پور و شولا پور را مع هر دو قصبه تاخته مال و اسباب بیحساب
بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ویران و بیچراغ ساختند
درین اوان حکم حضور رسید که چون عادل خان بعد خرابي بصره که
پنداري این مثل براي او موضوع گشته از خواب غفلت بیدار شده
میر ابوالحسن و قاضي ابو سعید را با اطاعت نامه و تحف بحضور
ارسال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
ملک او بردارند * شعر *

هرچه دانا کند کند نادان * نیک بعد از قبول رسوائي

خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخیر قلعهٔ اوسه
و اودگیر که سابق به نظام الملک تعلق داشت گردیده *

فقرهٔ چند از تردد سید خان جهان مي نگارد

چون سید خان جهان بقلعهٔ سرادهون که بر سر راه بیجاپور
بود رسیده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگولهٔ
توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گردیده قلعه را
از دست داد و خود با جمع کثیر اسیر گردید و بعد ازان تا قصبهٔ
کانتي تاخته تهانهٔ خود نشانده قلعهٔ کانتي را مفتوح ساخته

محصوران را علف تیغ گردانیده مال بسیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبهٔ دیوگانو را نیز بتصرف در آورد - چون ازانجا کوچ نمود فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربهٔ صعب بمیان آمد و بر چنداول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دار و گیر گرم گردید و از صدمهٔ سم ستوران و نعرهاي زهره شگاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید تردد رستمانه بظهور آمد * بیت *

دلیران جنگي دران رستخیز * سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمي گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ رندوله خان که سردار با نام و ننگ دکنیها بود زخم کاري برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بکار آمدند و جمعي از مبارزان بگلگونهٔ زخم سرخ روئي حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمي افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده براي تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرفتن زخم باز مقابل لشکر پادشاهي نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معرکهٔ کار زار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهاي نمایان نمود جمعي از طرفین کشته و زخمي شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز بدهاراسیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جاي محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمي شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول بر امده باغنیم مقابل شده نبرد رستمانه نموده خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بیر و دهارور که بارادهٔ چهاوني ایام برسات قطع مسافت مي نمودند هر روز غنیم مقابل مي شد و بغلبه و شوخي تمام گاه بر هراول و گاه بر چنداول کار تنگ مي ساخت و بعضي وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پران بدر میزدند و بسیاري از مردم را ضائع و زخمي مي ساختند و مبارزان میدان رزم و آزرم پرستان معرکهٔ نبرد در مقابل شرط جانفشاني بتقدیم رسانده هربار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور استقامت ورزیدند *

کلمهٔ چند از تردد خان زمان بر صفحهٔ بیان مي آرد - که اول بموجب حکم باحمد نگر آمده بعد گرد آوري آذوقه بهیر را آنجا گذاشته بتعاقب ساهوي برگشته طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساهو را از ان ضلع بر آورد و ساهو خود را بملک عادل خان رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوران و سید خان جهان پردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر خان جاي محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هرجا که میرسید از آبادي که مانده بود نشان نمي گذاشت وهمه جا با لشکر بیجاپور نبرد کنان در خرابي و ویراني آن ضلع و بوم مي کوشید و قصبهٔ کولاپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته جمع کثیر را قتیل و اسیر نمود *

درین ضمن خبر رسید که جمعي در نشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشي بسیار دارند جمعي را بر انها تعین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسید - بعده تهانه درکولاپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده کنار دریاي کشنا گنگا رسید - ساهوي مفسد پیشه بافوج خود و بیجاپور بغلبهٔ تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز مي نمود - خان زمان شاه بیگ خان را باجمعي از راجپوتیه بر بهیر خود جاي محفوظ گذاشته برهبري جاسوسان نصف شب سوارشده بر سر بهیر دکهنیها روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهاي قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب دار و گیر و رستخیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیها فرار نمودند و پارهٔ اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخي مي نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبهٔ آباد پرداخت - بعده معمورهٔ راي باغ را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادي دران ضلع نگذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بربقهٔ اطاعت در آمده دست از خرابي ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ انکي تنکي و غیرهٔ چهار قلعهٔ سر بفلک کشیده توابع دولت آباد از سعي فوج منصوب کردهٔ خان

خانان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجي که سابق از نزد نذر محمد خان بحجابت آمده بمبلغ کلی متمتع گردیده بتوران معاودت نموده بود از نذر محمد خان آزرده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بامید بندگي این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب هزاري هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد سر افرازي یافت - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته مکرر التماس طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجهٔ فرمان عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه و قبضهٔ دهوپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضي ابوسعید فرستادهٔ عادل خان روانه سازند وشبیه اقدس را در خانهٔ زمرد گران بها گذاشته با امان نامهٔ منقش از پنجهٔ زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار بترک القاب نوشته مي آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتي که درین ایام بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر اشرف اقدس گذشت چون از فحواي آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز بذروهٔ عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف فرمودیم قبول کرد و طریق اطاعت و انقیاد اختیار نمود بنابران تقصیرات گذشتهٔ آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطهٔ اخلاص
وخدمات عادل‌خان مرحوم‌نمی‌خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه اصلابي عنایتي بظهور آید و خرابي بملک آن
حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براهنمائي که ندامت انتهاي آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابي ملک و مال آن
عدالت پناه راضي شویم بهرحال چون ازان راه‌خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام‌الملک
هم قلعهٔ شولا پور و غیره محال مع متعلقهٔ آن‌که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ‌پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنهٔ چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون مي شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتي که آن‌عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطي که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمنزلهٔ عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالي
هرگز ضرري از ما و فرزندان برخوردار کامگار نامدار عالی مقدار و
از اولیاي دولت قاهرهٔ ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معني نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقي که قبول نموده زود برساند وچون درهرباب
آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اکارم عظام سلالهٔ اماجد
کرام زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش قدوهٔ متخصصان سعادت کیش
قطب الملک حکم شده بود که از روي کمال اخلاص و بندگي قبول
نمود و از زمرهٔ مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلک فرقهٔ ناجیهٔ
اهل سنت و جماعت درآمد و بروشی که خطبه را در ممالک
محروسه باسامي سامي خلفاي اربعهٔ راشدین و القاب نامي
ما مزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام
نامي ما زیب و زینت داد وقریب پنجاه لک روپیه پیشکش
که بعد از جلوس برو مقرر فرموديم ارسال داشت این معني مقتضي
آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتي فرمائیم بنابرین
مقرر فرموديم که از جملهٔ چهار لک هون که هر سال به
نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دولک هون را بسرکار
واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمدهٔ دنیاداران دکن و
راس روس آنها و بجاي برادر کلان آن قطب فلک ایالت است
اصلا و مطلقا در رسانیدن ضرري بملک آن قطب فلک شوکت
نشود و متعرض محال متعلقهٔ او نگردد تکلیف دادن چیزي از نقد و
جنس نه نماید و بارسال هدایا و تحف که درمیان بزرگان شمایان
بود اکتفا نماید و این معني را نیز ازجملهٔ شرطهاي این قرار داند -
چنانچه ما مقرر نموديم که ساهو و ریحان شولا پوري و دیگر نوکران
معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک
را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

نيز هيچ بندهٔ اين درگاه را در ملك خود راه ندهد و نوكر ننمايد - و ظاهراست كه چون ساهو جاي ديگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ماهم ماذون ميسازيم كه نوكر نمايد اما باين شرط كه قلاع ترمك وغيره كه در تصرف او مانده حوالهٔ بندهاي پادشاهي نمايد - درين صورت سواي مصالح توپخانه مزاحم حال و مال و احوال عيال ساهو و همراهان او نخواهيم گرديد واگر ساهو از راه برگشته طالعي بسر كشي پيش آيد تا مقدور سعي نموده بسزا رساند يا از تعلقهٔ حدود خود اخراج نمايد وهيچ يك از نوكران نظام الملك را نزد خود راه ندهد و اگر نوكر نمودن ضرور داند نام نظام الملكي بر انها اطلاق ننمايد و زود مكرمت خان را مع عهد نامه و پيشكش روانهٔ درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد كرديم كه اين قرار همچوسد سكندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجهٔ خاص مزين ساختيم و فرموديم كه خلاصهٔ اين امان نامه را بر لوح طلا كه در ثبات حكم لوح محفوظ خواهد داشت كنده منقش گردانيده نزد آن عدالت پناه روانه سازند بايد كه بحكم آيهٔ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ * شكر اين عطيه را بدل و زبان بجا آورد *

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتي كه عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون آن قابل تحرير نيست اما غزلي كه در آخر آن درج نموده پنداري كه عندليب گلشن شيراز حافظ قبل ازين بسه صد و چند سال اين غزل را محض براي عادل شاه گفته بود و خالي از

لطف نبود بزبان قلم میدهد * غزل *

جوزا سحر نهاد حمائل برابرم * یعني غلام شاهم و سوگند میخورم
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * کامي که خواستم ز خدا شد میسرم
گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
شاها من از بعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر باورت نمي شود از بنده این حدیث * از گفتهٔ کمال دلیلي بیاورم
بر من فتاده سایهٔ خورشید سلطنت * اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
نامم ز کار خانهٔ عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
اي شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود * در سایهٔ تو ملک قناعت میسرم
عهد الست من همه با مهر شاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم

غرهٔ صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و جواهر و مرصع آلات و صد فیل واسپان رسید و عرضه داشت و عهد نامهٔ قطب الملک از نظر گذشت *

تعهد نامهٔ عبد الله خان

تعهد نامهٔ مرید موروثی نیک خواه و مخلص و فدوی بلا اشتباه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحاني خلیفة الرحمانی سلیمان مکانی صاحب قران ثانی که هزاران جان گرامي فداي نام نامي آن حضرت باد از روی کرم این ناحیهٔ محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثي از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مي نماید که همواره درین ملک خطبهٔ چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مزین بنام نامي و لقب گرامي
بندگان حضرت خاقاني درجمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده
باشد وهرگز پیرامون روشي که سابق میخواندند نگردد و پیوسته بر زر
سرخ و سفید سکهٔ مبارك که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند
میزده باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت لك
روپیه مي شود از جملهٔ چهار لک هون بابت نظام الملك
سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصهٔ شریفه واصل سازم و
هشت لک روپیه از جملهٔ سي و دو لك روپیه که تا آخر سنه
هشت بطریق بالمقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقي
مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
ازین همیشه با اولیاي دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
بامخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و درحضور مولانا شیخ
عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
گردم اولیاي دولت قاهره در انتزاع ملك من محق خواهند بود و
طریقهٔ عهد اولیاي دولت که صوبه‌داري دکهن باشد آنکه چون همچشمان
بسبب پیش قدمي این نیازمند در قبول اطاعت و بندگي درگاه
جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت
رایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بیني دست تطاول
بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها ممد و معاون
من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه‌دار عادل خانیه بتعدی ازین
عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لك روپیه پیشکش

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر ذی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری *

درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت اموال جهجار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه مي شد بدست آمد

* بیت *

شاها بتخت کشور اقبال گرفت * تیغت زعدو ملک وسر و مال گرفت
چل قلعه بیک سال گرفتي که یکش * شاهان نتوانند بچل سال گرفت

بعد از رسیدن مکرمت خان از بیجاپور مع پیشکش نقد و جواهر و فیلان و عریضهٔ عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضي تعلقهٔ کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خوردهٔ ملک این غلام در پاداش کم خدمتي این بندهٔ سراپا تقصیر رو بفرار آورده اند باوجود تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبي جلوه‌گر اند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدون آباهي که آینده از عهدهٔ اداي پیشکش و ملک داري توان بر آمد متعذر و فیل سواري نزد فدوي نمانده امیدوار ست که بعطای یکي از فیلان سواري خاصه بندهٔ خود را سربلند سازند - همه ملتمسات او قبول افتاد - حکم شد که عهد نامه بر لوح طلا کنده و با فیل دل‌سوبها نام براي عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعهٔ پرینده و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریاي کوکن که بندر جیول و راجپوري و غیره توابع آن باشد چهارده محال درعهد نامهٔ او درج نمایند و بدستوري که در امان نامهٔ قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بشهادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار صوبهٔ دکهن با تیول آن ضلع بنام پادشاه زادهٔ با فرهنگ محمد اورنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فیل و شمشیر و جمدهر مرصع و دولک روپیه نقد عنایت نمودند - وخان زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر المظفر مطابق غرهٔ امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجري از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهاټ تونداپور عبور نموده به برهانپور رسیده در کرارة که محل خانهٔ نشاط و شکارگاه با صفا و فضاست نزول نمودند و براي انقضاي ایام برشکال بشدت دو هفته در انجا مقام نمودند - وسط ربیع الاول از انجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ طي مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نربدا گذشته نزدیک قلعهٔ ماندو رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهري که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که قطب الملک انگشتري یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد باو بنویسند که آن انگشتري را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتری یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بسیار خوشرنگ و بي عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار روپیه من جملهٔ پیشکش که باقی مانده بود دران محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانهٔ مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل سواري خاصه ظفر نشان نام براي قطب الملک بموجب التماس وکیل او روانه فرمودند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ اودگیر و اوسه که فتح نشده بود

بسعي و تردد خان دوران بعد محاصرهٔ سه چهار ماه که سيدي مفتاح قلعه‌دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و اميد وار عنايات بادشاهي گشته کليدهاي قلعه را فرستاده مفتوح گرديد و بموجب تجويز خان‌دوران سيدي مفتاح بمنصب سه‌هزاري و پانصد سوار و بهوجراج هزاري و پانصد سوار سرفرازي يافتند و خان دوران مع همراهان مورد عنايات خاص گرديد *

غرهٔ جمادي‌الاخرى نزديک اجين شرف نزول فرمودند و براي جشن جلوس چند مقام حکم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گرديد و هر يکي موافق پايه و مراتب و مطابق قسمت کامرواى مطالب و فيضياب نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمير متوجه مستقر الخلافت شده زيارت حضرت خواجه معين الدين چشتي قدس الله سره نموده سير کنان و شکار افگنان متوجه منزل مقصود گرديدند - درين ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسيد که قلعهٔ جنير و غيره که در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمايان که تفصيل آن طول دارد بتسخير در آمد و ساهو بامان در آمده اگرچه براي بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول ننموده بنوکري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملک لباسي را که مادهٔ فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسيار آنچه در قلعه يافتند در سرکار بضبط در آوردند و ساهو را ازان ملک بالکل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعهٔ اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی باسم گجموتي دارد که در اخفاي آن وقت بودن عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بسعي و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنجهزار هون دیگر بدست آورده بر سر زمیندار دیوگره آمده در خرابي ملك او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعهٔ حاکم نشین آن ضلع کوشیده باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعي بهر دو داده قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک روبیه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لك روپیه پیشکش هرساله قلعهٔ اورا باو سپرده طرف کالي بهیته که کنار دریاي نربدا تعلقه صوبهٔ خاندیس واقع است آمده از زمیدار انجا نیز مبلغ نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیجدهم شعبان داخل قلعهٔ اکبر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمهٔ جشن وزن شمسي سال چهل و ششم فرمودند واکثر امراي رکاب و بندهاي دور و نزدیك باضافهاي نمایان سرافرازي حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مغنیان حور مثال و رامشگران پري رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند *

درین ایام فرحت انجام یك لك و شصت هزار روپیه مرصع آلات و غیره بطریق ساچق بخانهٔ شه نواز خان صفوي فرستاده صبیهٔ اورا براي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستگاری نمودند - و درهمین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زادها و بیگمان وامرا لکها تصدق و نثارگذراندند - از ان جمله بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران از دکهن آمده ملازمت نمود و دوصد فیل و هشت لك روپیه پیشکش زمینداران دکهن گذراند - و فیل قطب الملك را که مبلغ یک لک روپیه براي یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت پسند فرموده هزاري هزار سوار اضافه مع عطایاي نقد وجنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدي مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازي دادند - و اسمعیل نبیرهٔ عادل خان را که در قلعهٔ اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند - جمله سي لک روپیه سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت *

گویند روزي در بزم عشرت افزاي آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلي سرنزد که جاي حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بثبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جاي ایران ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت
ایلچي رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان فعلي که
اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن
از آئین خرد مندي دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان
در همان روز ها روزي بتقریب ذکر یکي از دیوانیان صوبجات که
حقیقت سختي او در حق خلق الله باظهار امانت وجزرسي بعرض
رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضي مقدمات دیني بي
مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان
خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علي مرتضی علیه السلام
که نظر حق بین ایشان محض در اجراي احکام شرع متین
بود در بعضي امور که نظر بر فساد زمان اغماض نمودن ضرور بود
نفرمودند این معني مادۀ شورش گردید وکار بمقابله و شهادت رسیدن
چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات
آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست
مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرۀ ذي الحجه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب براي کد خدائي
از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید
گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید *

از واقعۀ دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سراي فاني بآن
جهان رخت اقامت کشید *

درین سال حسینی نام را شمشیر و متکای مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال جهجار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشهٔ قلعهٔ دولت آباد که في الواقع زیر طاق نه رواق مثل آن قلعهٔ مطبوع سیاحان ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفي شاه ایران روانه ساختند *

در همین سال جشن کدخدائي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باصبیهٔ مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سلخ ذي حجه ده لک روپیه ببادشاه زادهٔ والا گهر مرحمت نمودند که در مایحتاج جشن کدخدائي صرف سازد - بیست و دویم این ماه از خانهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي حنا بالوازم آن آوردند وازگل افشاني آتشبازی و دیگر آرایش عرصهٔ کم وسعت زمین رشک افزاي سپهر برین گردید - و از نغمهٔ مطربان حور لقا و رقاصي رامشگران فرحت افزا شرر آتش حسد در دل زهرهٔ چنگي بر افروخت * بیت *

برقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

روز دویم وقت سواري شهرگشت که پادشاه زادهٔ جوان بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تسبیح لالي بیش بها و شمشیر و جمدهر و پرتلهٔ مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و مینا و نقره عطا نموده سهرهٔ مروارید بدست خود بر سر پادشاه زاده بستند و بخانهٔ شاه نواز خان رخصت فرمودند در تعریف و وصف چراغان و آتشبازي و آرایش دیگر که هنرمندان در سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

بعبارت آرائي نگردد - پادشاه خود براه دریا بر کشتي نشسته بمنزل شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زیب و روشني دو بالا بخشیدند و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکابین چهار لک روپیه بسته گردید - و از صداي نغمه سرایان سحر پرداز و دست افشاني رقاصان خوش آواز که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمي گردید جهان جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید * بیت *

دل افروز جشني شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
سرا پردهاي مکلل کلاه * کشیدند بر دورهٔ جشن گاه
بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشني بر آراستند

و همه بندهاي قدیم و جدید خلعتهاي فاخره از هر دو طرف یافته تسلیمات مبارکباد و عطاي خلعت و دیگر عنایات بجا آوردند *

چون بعرض رسید که پرتهي راج نام طفلي از اولاد جهجار نکوهیده کردار که در معرکهٔ کارزار وقت فرار گریزانده بودند مادهٔ فساد گردیده جمعیت فراهم آورده آوارهٔ نواح وطن گشته دست تعدي درخرابي بعضي دهات و آزار زیر دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند که به تنبیه و قطع شجر حیات و قلع ریشهٔ فساد آن بد نهاد پرداخته بصوبه‌داري خود بمالوا برود - و شایسته خان را از انتقال خان‌زمان بصوبه‌داري دکهن و تعلقهٔ نظام الملکي مقرر نموده فرمودند که خود را تا رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسانده بنسق آن ضلع پردازد *

دیگر از وقائع این سال بگوشمال رسیدن پرتاب سنگه زمیندار طرف شرقي است که از اطاعت سر پیچیده درجرگهٔ راهزنان خسران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبد الله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبهٔ بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهان شیر جنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتي مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بسیار از هر دو طرف کشته و شهید مي شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعي بکار آمدند و بعد محاصرهٔ شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلي حصار ارك پرتاب در کمال تصدیع بي آبي محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که پرتاب را بمکافات کردار او آوارهٔ دشت عدم سازند و زن او را باسلام در آورده بعقد نبیرهٔ خود در آورد - و سي و شش فیل و پنجاه اسپ و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط در آمده بود بحضور رسید *

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاري هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاري هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بسبب امساك باران که سه ماه ایام برشکال اصلا نبارید گراني غله رو داد و مادهٔ تشویش عالمي گردید و مکرر ارباب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص براي طلب باران بیرون شهر رفتند بعدهٔ رحمت الهي نزول نموده

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میر جمله میر بخشی
که در عهد جنت مکانی از نزد قطب الملک بایران رفته باز
مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرهٔ امرای
عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان
بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشی دویم بود بجای او
مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سی و دو پرگنهٔ سیر حاصل
و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام
فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد
بتفاوت شصت کروه عرفی واقع شده و زمیندار آنجا بهرجی نام
از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ
زیب وقت رخصت دکهن برای تسخیر آن که ملهیر و غیره نه قلعهٔ
نامی پای نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع
عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتی است مشتمل بر بیست و یک پرگنهٔ کم حاصل
که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل
سرحد کشمیر واقع است و سی و هفت قلعه باو تعلق دارد
و از لک روپیه چیزی زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم
نمی رسید و اکثر زمین آنجا سنگ لاخ و ناکاره واقع شده و جوی آب
دارد که از ریگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای
کم عیار سوای محصول مذکور واصل خزانهٔ حاکم آنجا میگردید
و از انگور و خربزهٔ شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در عهد جنت مکاني هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکرکشي نمود سواي آدم کشي فائدۂ حاصل نگردید - درین سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی درآمد - متصدیان پادشاهي همگي دو لک روپیه مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آوردند باقي بحادثۂ تاراج رفت *

چون خاتمۂ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخر سال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجري باشد بذکر اولیا و فضلاي آن عهد نموده فقرۂ چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آن‌وقت بر صفحۂ بیان آوردن لازم است *

سید محمد رضوي که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت مظهر اسرار هدایت شاه عالم بخاری که مرقد مبارک او نیز در احمد آباد است مي رسد - و نسبت شاه عالم قدس سره به بیست و یک واسطه با امیرالمومنین امام المتقین حضرت علي بن ابي طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبي صوري و معنوي موصوف بود و دو بار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرساده بودند سال هشتم جلوس از جهان فاني بروضۂ جاوداني شتافتند تاریخ ولادت خود را خود از بن مصرع املح الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

* ع *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مبشر شده ام *

سید جلال گرامي خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلي و نقلي استحضار تمام داشت و بموزونی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معاني دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاري میگردید موصوف بود چنانچه این شعر از زادهٔ طبع ایشان است * شعر * در نخوت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا در هند که نشو و نماي این طبقهٔ عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان در بلدهٔ اُچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد و سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیرهٔ مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبهٔ تیوه سه کروهي احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلسلهٔ او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید *

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجهٔ معرفت بود وطن گرامي ایشان سیهوان از تعلقهٔ ملتان است - در ایام شروع شباب بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدي را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفیهٔ آن بزرگوار برملا انجامید باز بمرتبهٔ از ملاقات دنیا پرستان و آلایش دنیاي دون اکراه داشتند که از رجوع طائفهٔ آنام نفرت تام مي نمودند بل از دیدن صورت اهل ظلمه بري الطبع بودند و تا بقاي عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند * بیت *

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود * زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

دو دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بالله تشریف بردند و میان میر اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضي فقرا و مشایخ را باهل دول و سلاطین مي باشد نگردیدند و ازین معني حضرت اعلی بسیار مشغوف گردیدند *

ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان میر سعادت اندوز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد و رفت بر روي مردم روزگار بسته بودند - و ایام سرما در لاهور و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از منزویان مقرري کشمیر گشته مشهور گردیدند *

دیگر خواجه خواند (108) محمود نبیرهٔ خواجه علاء الدین عطار که از زمرهٔ دانایان اسرار الهي محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت عرش آشیاني از توران بکابل و از انجا بهندوستان بهشت نشان آمده شرف ملازمت پادشاه دریافته بکشمیر رفته اقامت ورزیده آنجا خانقاه عالي بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه مدد معاش یافته همان جا مرحلهٔ عمر طي نمودند *

---

(108) در بادشاهنامه خواجه خاوند نوشته *

شیخ ناصرکه اصل اسمش ناصر محمد است پیر ایشان مسمی بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش وکمال بوده درگجرات اقامت داشتند - درسیاحت مدت سیر نموده در ایام پادشاهزادگي چند گاه در رکاب بسر برده اند - دران روز ها هم در صیف و شتا جبه و جامهٔ پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز خالي از پنبه نبود مي پوشیدند - و مدام اسلحه پوش مي بودند - بعده که منزوي گردیدند باوجود امداد یومیه و اسپ و فیل که از پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا رفته گاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که بخوردن بیخ گاه و برگ اشجار قناعت مي نمودند - امور عجیبه و غریبه بسیار ازان برگزیده اطوار مشاهده مي شد مثل ساختن ماهي از چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطرهٔ آب ساختن و اشرفي و روپیه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تکسیر و تسخیر و علم ریاضي ضمیمهٔ ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس جشن که ارباب طرب در نغمه سرائي بودند بوجد در آمده دران حالت آب براي خوردن طلبیده دمي خورده بدیگران دادند هرکه ازان تبرکا یک دو قرت خورد عسل وآب نبات گلاب آمیز بذائقهٔ او معلوم گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکرماجیت باوجود بیگانه بودن از آئین دین بعرض رساند که من روزي شیخ را در ایام جواني که اصلا موي سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موي سیاه ریش ایشان بسفیدي مبدل شده وسر از تن جدا گشته ایستاده نماز ادا مي نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضي محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزهٔ سفال را به پر و بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت درشاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهي قلم بتحریر آن نمي پردازد *

دیگر ملا میر از جملهٔ صاحب کمالان هروي خراساني ست که در عنفوان جواني از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبة الله بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوري رسیده کسب علم عقلي و نقلي نموده بر کتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاده بطریق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخیر آن جهان شتافتند *

دیگر شیخ عبد الحق دهلوي که در کمالات صوري و معنوي و تحصیل علوم عقلي و نقلي خصوص تفسیر و حدیث در تمام هندوستان ثاني نداشت صد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حدیث اعتبار و اشتهار تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاوداني حاصل نموده بود - و در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره در عهد اکبر پادشاه مدت براي تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از صد سال از مرحلهٔ عمر طی نموده بروضهٔ رضوان شتافت *

شیخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاریخ زبده نیز از فضلاي نیک سیر آن عهد بود مزار هردو در دار الخلافت دهلي است و اغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و هفت هجري

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیب و زینت بدستور هرسال رونق افزاي زمین و زمان گردید هریکي درخور قسمت و پایه بفیض رسید - و معروض گردید که مرشدقلي خان فوجدار متهرا که بریکي از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولي تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجاي او الهوردي خان مقرر گردید - چون جمعي از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنهٔ جدوار علم طغیان بر افراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشي احدیان براي تنبیه او مقرر فرمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجاي آن تبه کاران که جمع کثیر از هرطرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند *

آمدن علي مردان خان بهند

از فتوحات عمدهٔ غیبي این سال گرویدن و آمدن علي مردان خان وتسخیر قلعهٔ قندهار است - مجملي از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعهٔ قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوي بتصرف خاندان امیر تیمور درآمده بود و در ایام سلطنت جنت مکاني شاه عباس که کمال رابطهٔ محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بسفارت رفته رسالت را بآئین شایسته سرانجام داده هردو بادشاه را از خود راضي و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچي نموده نزد جنت مکاني

روانه ساخت - و در نامه و پیام زباني براي درخواست قندهار
بطریق تواضع در عالم دوستي و وداد تکلیف بمیان آورد - بعده که جنت
مکاني درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند
جمعي صلاح دولت دران دیدند که هرگاه محبت دیرینه در دادن قلعهٔ
که مخارج آن مداخل را احاطه مي نماید قائم مي ماند چه مضایقه
و بعضي برخلاف آن راهنموني نمودند - بعده که درین ماده
بحضرت اعلي که در دکهن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند
در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتي
التیام موروثي شاه مدعای دیگر مرکوز خاطر نیست اما ظاهر بینان
دور و نزدیک این معني را حمل بر عجز و فروتني خواهند نمود -
جنت مکاني این مصلحت را پسند نموده جواب عذر پذیر با یلچي
دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت
بحرکت آورده فوجها براي تسخیر قلعهٔ قندهار تعین خواهد نمود
از راه عاقبت بیني بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود
را بطریق کومک بپای قلعهٔ قندهار برساند - خان جهان از راه قرب
ادعاي فرزندی در رفتن خود بقندهار تکاهل ورزیده قلعه داري آنجا را
بنام عبد العزیز خان که از وابستهای عزیز او بود درخواست نموده مقرر
کرد که بروقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچي
حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه
خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و
نیم ماه که خان جهان بکومک نرسیده و دران ایام چنانچه بنگارش
درآمده بسبب نور جهان بیگم مادهٔ نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفعهٔ ثاني بدکن رفته بودند رويداد بميان آمد قلعه را بشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گرديد - و شاه درسنه هفده جلوس جنت مکاني مطابق سال هزار و سي و دوهجري گنجعلي خان را بحراست قلعهٔ قندهار مقرر نموده بصفاهان مراجعت نمود بعد وديعت حيات گنجعلي خان علي‌مردان خان خلف او قلعه‌دار و ناظم آن ولايت گرديده - بعده که حضرت اعلی سرير آراي هندوستان شدند خارخار تسخير قندهار در دل آن پادشاه‌ذي‌وقار خطور مينمود - و بسبب پيش آمدن مهم بنديله و خان جهان لودي و مکرر تشريف بردن بدکن کمر عزيمت بدان صوب نتوانستند بست - بعد مراجعت از دکن دفعهٔ ثاني بسعيد خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون ارادهٔ روانه نمودن يکي از پادشاه زادها براي تسخير قلعهٔ قندهار مرکوز خاطر است بايدکه يکي از بندهاي پادشاهي را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آويز ضروري آن ضلع سمت قندهار روانه نمايد که خفيه خود را نزد علي مردان خان رسانده تا مقدور او را برجوع آوردن باين درگاه باميدهاي ترقي مرتبه و جاه رهبري و استمالت نمايد - سعيد خان ذوالقدر خان را بدين کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و موميٰ اليه خود را بعلي‌مردان‌خان رسانده بچندين وجه فهمانيده از فيض بيشمار و وعده ووعيد بسيار استمالت بميان آورد - عليمردان‌خان بعد تقديم ضيافت بجواب رعايت پاس نمك وحق بندگي موروثي آن طرف را زباني عذر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف برفرستادن همراه‌يکي از معتمدان خود نمود - و علي بيگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسن که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با
علیمردان خان را بطهٔ وداد و رسل و رسائل محبت آمیز درمیان
داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده زبانی نظر
برطریقهٔ صوفیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه باز چنان پیغام بمیان
نیاید نمود بعده که حضرت اعلي ازان جواب آشفته خاطر گشته در
اواخر سنه ده جلوس حکم برآوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند
و تعیین افواج بمیان آمد - علي مردان خان برین معني اطلاع یافته
باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه
احداث نمود و حقیقت را بشاه صفي نوشته طلب کومک بمیان
آورد - شاه صفي که اصل سفاکي در سرشت او بود وبعضي امیران ظلم
پیشهٔ بدخواه که در ظاهر خود را خیرخواه مگیرفتند و با علیمردان
خان انحراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که
خانه بر انداز چندین هزار خانهٔ دیر کهن است برگردانده در تجویز
قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضهٔ علیمردان خان چنان
خاطرنشان نمودندکه درعالم شرب مدام برآشفته‌تر از سابق گشته علیمردان
خان را مطعون بر جبن و گرمي بازار باظهار مزید اعتبار خود نموده
در دل ارادهٔ قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام
هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علي
پسر علیمردان‌خان نمودعلیمردان خان بمجرد ورود حکم‌پسر را مع تحف
و پیشکش لائق روانهٔ اصفهان‌ساخت - معهذا سوي‌ظن شاه بحسن‌ظن
مبدل نگردید و بسیاوش‌نام‌امیري‌که سابق‌در مشهد مقدس فرستاده
بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند وخفیه پیغام نمودکه بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع مال و عیال روانهٔ حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانهٔ قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي مردان خان از رسیدن خود بطریق کومک و رساندن پیغام زبانی نوشت علیمردان خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدنامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه‌دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود و قلیج خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل بر اظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کومک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه‌داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هریکي برای اظهار مجراي خود مع جمعیت روانهٔ قندهار شدند - عوض خان که از غزنین بسبب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان نموده نهٔ اشرفي و نه روپیهٔ مسکوک اسم صاحب قران ثاني مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانهٔ بارگاه

ساخت - و قاضي آنجا را که با سياوش همداستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول عليمردان خان همراه عريضه و ملازم سعيد خان بحضور رسيد در جواب بنام همه صوبه‌داران و حکام حکم زود خود را رساندن صادر شد - و لك روپيه مع خلعت و خنجر و شمشير و جيغهٔ مرصع و غيره عنايات براي عليمردان خان و چهار لک روپيه بطريق مساعدت براي خرچ ضروري بسعيد خان و همرهان او عنايت نموده قلعه داري بنام قليچ‌خان ناظم ملتان که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سر افرازي يافت مقرر فرموده فرامين صادر نمودند - و سعيد خان را مختار ساختند که آنچه داند بهمراهان عليمردان خان از طرف سرکار رعايت نمايد و از راه احتياط پادشاهزاده محمد شجاع را بابيست هزار سوار طرف کابل مرخص نموده ده لک روپيه نقد و ديگر انعامات عطا فرمودند - و حکم نمودندکه تا کابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ايران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفي بقندهار برسد خود را بقندهار بطريق يلغار برساند - و در صورتيکه شاه ايران امراي خود را تعين نمايد آن فرزند هم خان‌دوران را با فوج شايسته روانه سازد - و بوزير خان ناظم پنجاب حکم رفت که با رسد غله و ذخيرهٔ مايحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعيد خان مع فرمان و عنايات پادشاهي بقندهار رسيد - عليمردان خان بداب هندوستان از قلعه بر آمده از گرفتن فرمان و ديگر عنايات مفتخر گرديد - درين ضمن خبر رسيد که سياوش با چهار پنج امراي ايران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخي قندهار رسيده - سعيد خان از شنيدن اين خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجهاي کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج
قزلباش شتافت - و بعد زد و خورد و زخمي و کشته شدن جمعي از
هر دو طرف شکست برقزلباش افتاد - و سیاوش توشك خانه و خیمهٔ
خود را آتش زده باقي همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید
خان علیمردان خان را همراه خانه‌زاد خان پسر خود روانهٔ درگاه معلي
ساخت و خود همراه قلیج خان و دیگر بندهاي پادشاهي براي
تسخیر قلعجات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزیده قلعه را
حوالهٔ قلیج خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج
قزلباش که شاه صفي بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاوش تعین
نموده انتشار یافت و سعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته
کومك درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که
سیاوش وقت فرار براي کومک قلعه‌داران دیگر اطراف قندهار تعین
نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن
بکابل که پادشاه زاده محمد شجاع خان دوران خان را مع دیگر امرا
باستقبال فرستاده بکمال اعزاز و استقلال طلبید براهنموني خانه زاد
خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت
چهار قب مع مرصع آلات و اسپان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز
نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - و سعید خان و قلیج خان
براي تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج
تعین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوبان قلیج خان
و ملازمان عمدهٔ سعید خان که یک دو قلعه در یورش سر سواري و بعضي
در محاصرهٔ سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي

شدند خصوص دریورش قلعهٔ بست که مهراب خان قلعه‌دار غلام شاه ایران تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را زخمي ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره وکارزاري که از بهادران هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافی ادعاي اختصار نویسي است - حاصل کلام در مدت چهار ماه همه قلعجات بتصرف بندهاي پادشاهي در آمد - و مهراب خان قلعه‌دار بست که بعد تردد و زخم بر داشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیج خان ملاقات نمود - هر چند که او را از وعدهاي رعایت منصب عمده و دیگر عنایات استمالت نمودند قبول ننمود لهذا اورا خلعت داده ازهمراهان او یراق گرفته دیگر اشیا بآنها واگذاشته مرخص ساختند *

الحال ذکر باقي احوال علیمردان خان بر آینده موقوف گذاشته بتحریر دیگر روبداد عنان خامه را معطوف میدارد *

حقیقت ملک آشام و وضع بد وضعان دد نهاد و وحشي نژادان آن ملک از طرف خوراک و پوشاک و مداخل و طریقهٔ زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالي در ذکر سلطنت عالم گیر پادشاه غازي بشرح و بسط بتحریر خواهد در آمد در عهد حضرت اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنگالا خصوص از اسلام خان در فرستادن افواج بحر امواج همراه میر زین العابدین برادر خود واله یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم سمناني و دیگر امراي مبارز پیشهٔ کار طلب و رساندن خرابي تاخت وتاراج و اسیر وقتیل ساختن مفسدان آن ولایت وتسخیر قلعجات کوتاهي واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام میباشد و در اواخر
برشکال باشکال تمام تردد پیادهای آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین
در آب و خشکي تردد نمودن مساوي میدانند میسر نمي آید تا
بسواران و پیادهاي غیر واقف چه رسد - وسحر و جادو و اثر سمیات
آب و هوا و غذاي آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیدهٔ آن
دیار میگردد خصوص اواخر برسات که درهمه سر زمین کوهها از شست
و شوي یافتن اشجار زهر دار و هواي مسموم موجب آفت جان
مسافرین ومترددین میگردد اگرهمه عبور از یک دو روزه راه باشد میشود -
باوجود مفتوح ساختن و بهٔتسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود فوج
اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - القصه آنچه ترددات نمایان
از سرداران و افواج پادشاهي دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر
بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهي
سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و
دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیادهٔ
پادشاهي و آدم بي شمار آن وحشي نژادان که زیاده از یاجوج
و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان
مع همراهان مورد عنایات گردید - آخرکار درآنجا استقامت نتوانست
ورزید - و طلبیدن اسلام خان براي وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد
علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان
مشتمل بر عطاي منصب پنجهزاري پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و
دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ
ایلچي ایران که شاه صفي قبل از برهم خوردن رابطهٔ وداد روانه

ساخته بود حوالي دارالخلافت رسيد مير خان مير تزك را باستقبال
فرستاده طلبيدند بعد ملازمت نامهٔ شاه مشتمل بر فتح قلعهٔ ايروان
با دوازده سوار و سه چهار تفنگ کلان که وقت يورش باقي همه لشکر
از بارش گولهٔ اجل جان و حوصلهٔ اقامت را الوداع گفته بودند - و
خود شاه باوجود آن همه تفرقهٔ سپاه يورش نموده مفتوح ساخت نوشته
بود با تحف و هداياي شاه ايران گذراند - سه دفعه مجموع نود هزار
روپيه نقد مع خنجر مرصع و ديگر عنايات مرحمت نمودند - خبر
فوت راجه گجسنگه که از راجهاي عمدهٔ هندوستان بود و قرابت
نسبتي با پادشاه داشت بعرض رسيد - پسر او جسونت را خلعت
ماتمي مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار
ساختند - خبر تولد فرزند در خانهٔ دارا شکوه معروض گرديد مسمی
به سپهر شکوه فرمودند - خبر فتح ملک بگلانه که پادشاهزادهٔ محمد
اورنگ زيب براي تسخير آن مامور شده بود از واقعهٔ دکن بعرض
رسيد - و اين بگلانه چنانچه بتحرير آمده ملکيست مختصر مشتمل بر
سي ودو پرگنه و نه قلعه که ازانجمله دو قلعه سالير وملهير از قلعهاي مشهور
سر بفلک کشيدهٔ آن سر زمين است - و از مدت هزار و چهار صد سال
در تصرف جد و آباي بهرجي مرزبان آن ولايت بود و مبلغ
پانزده لک روپيه محصول داشت و در زمان سابق صاحب سکه بوده اند
و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراواني انهار و افزوني اشجار
ثمردار خصوص انبه و وفور انگور و طراوت سبزه و اقسام گلها و فواکه
بکشمير باج نميدهد اگرچه آنچه از وزن خوشهٔ انگور و انجير و ترنج
آنجا از زبان مردم ثقه شنيده زبان خامه را بتحرير آن آشنا ساختن

محمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال درآنجا بود خوشهٔ انگور فخري هشت اثار و ترنج نیز همین وزن و انبه یك نیم اثار بوزن در آورده و برنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتحفگي شهرت دارد و انبهٔ آنجا در وفور و کلاني و امتداد کشیدن فصل زبان زد خاص و عام دکن است *

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجهزار سوار و پیادهٔ بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسرداري محمد طاهر که بخطاب وزیرخان و صوبه داري برهانپور سرافرازي یافت و مالوجي تعین نمود - درهمان روزها چون سید عبدالوهاب خاندیسي که از شجاعان مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان‌دوران بر سر ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم خوردگي تمام بمیان آمد وگفتگو بطول کشید و نقاره زنان از مجلس خان‌دوران سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت رساند - ازانکه حقیقت او از روي واقعهٔ برهان‌پور و نوشتهٔ خان‌دوران معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان‌دوران بسبب سرداري و طرف داري سید عبدالوهاب از راه خانه زاد پروري و قدرداني منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا با خان‌دوران بدسلوکي نموده بي رخصت سردار آمدهٔ باز از راه لطف مامور نمودند که در تلافي آن خود را باستعجال به بگلانه رسانده باتفاق فوج پادشاه زاده در تسخیر قلعهٔ ملهیر کوشد و خلعت داده مرخص ساختند - و میر مورچالي آن‌مهم از تغیر محمد طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - و سید عبد الوهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و آنچه لازم ملزوم قلعه گیري است اصلا نپرداخته مطعون زبانها گردید - بعده که ایام محاصره بسه ماه کشید شبي سید عبدالوهاب با چهار پنج سید کوه نورد جانباز و یک نشان بردار و نفیري نواز و یک سقا از لشکر بي اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههاي دشوارگذار در شبهاي تار سه روز و سه شب دران غارها بسر برده روز چهارم ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صداي نفیر غلغلهٔ وحشت افزا و زلزلهٔ هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و بهادران قلعه‌کشا ازمشاهدهٔ آن دلیرانه قدم بالاي کوه گذاشته فوج فوج پیهم بسید عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازهٔ قلعه رساندند - ازانکه حاکم نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کروه مسافت رفعت دارد که باصطلاح هند باړي گویند واقع شده و اصل قلعه باز فراز آن بلندي نیم کروه است - بهرجي راجه آنجا حوصله باخته با متابعان و همراهان خود را بالاي قلعهٔ دویم رساند و باندك تردد جان بازان حصار باړي را بتسخیر در آورده شروع بنواختن شادیانهٔ فتح نمودند - بعد از محاصرهٔ سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده والدهٔ خود را براي التماس امان و درخواست پرگنهٔ سلطان پور بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نظر بریکنه پرگنهٔ سلطان پور دران ایام بسبب ویراني رعایا از گراني سال قحط بسیار کم حاصل شده بود التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه بتسخیر

درآمد و محمد طاهر را قلعه‌دار ملهیر ساختند - مگر قلعه‌دار بساول که تعلق به رودما نام بني عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت مذبوح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بگلانه بسبب آفت قحط و افواج کشي و مردم کشي علی الاتصال چند سال پایمال آفات گردیده بود بجمع چهار لك روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک مي نوشته باشند - و چندگاه پرگنهٔ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر بود بعده که او فوت شد بیرم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده عوض پرگنهٔ سلطان پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلاور خان بلند آوازه سازند قبول ننمود - گویند سید عبد الوهاب از سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جاروب کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده درصوبهٔ خاندیس بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنهٔ بیاول و رانویر را وطن اختیار نمودند - بعد ازانکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگهٔ نوکران پادشاهي در آمد تردد‌هاي نمایان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محسوب میتوان نمود - کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموع گشته اگر برنگارد محمول بر اغراق است اما کلمهٔ چند از احوال او نگاشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیاول و رانویر باو مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه‌نشین محاربه و فوج کشي بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نورد خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابلهٔ آن کفار مي زد و قبل ازانکه در کوه داخل شود وقت شب
یکه و تنها سیاه‌پوش شده پا بدامن کوه میگذاشت و خود را بلباس
جاسوسان تا مکاني که آن مفسد کوه نشین با همخوابهٔ خود در
خواب غفلت بود رسانده بصداي بسیار مهیب بدستور همان
بهیلان او را خبردار و بیدار مي ساخت و او سراسیمه وار ازخواب
جسته ازخانه بیرون آمده در پي تحقیق حریف خود مي شد
سید عبد الوهاب باو بزبان ملائم بکلام در آمده چون ملقب بسید
عبد الوهاب بهائي درآن ضلع زبان زد بود میگفت بخود ترس را راه
مده عبد الوهاب بهائي بدیدن تو آمده ما و ترا باهم سروکار محاربه
است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آیند و شمشیر خود دران
مکالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و میگفت
به بین کار کجاست و آن سرگروه مفسدان سواي آنکه خود را در
پاي آن سید انداخته بعجز و فروتني پیش آید جرأت دیگر نتوانست
نمود سواي آنکه اطاعت قبول نماید - گویند کاما نام مرزبان گڈهي
کاما سلهورکه از خجسته بنیاد دو منزل سراه است ونزدیك هزار سال
بناي گلي آن گذاشته شده و هیچ حصار پخته باستحکام او نمي رسد -
از ابتداي عهد حضرت اعلي قطاع الطریقي مي نمود چنان ازجملهٔ
سرکشان مشهور بودکه از تمرد او راه فردا پورجاري نبود و چندین امراي
بیش منصب براي استیصال او تعین شده کاري نساختند - بعدازان
سید عبدالوهاب تنبیه آن بدسگال بعهدهٔ خود گرفته مدتي محاصره
نمود چون دیدکه بدون تدبیر خدعه آمیز برو دست نمي توان یافت
بتقاضاي مصلحت ترک محاصره نموده بتفاوت مسافت چندکروه

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور ان کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کامای مفسد اطلاع یافته خود را با جمعی بقصد تسخیر و تاراج باقي محصوران آن حصار نواحداث رساند هنوز کاری نساخته بودندکه خبررسیدن آن قلعه‌کشاي رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگدهي کاما رسانده بکمند جرأت بالا برآمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبراباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلي شرف نزول فرمودند یک هفته مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجري

غرهٔ جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم جلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادي الاخری داخل قلعهٔ لاهور شدند - صفدرخان که حجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفي بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربي و عراقي مع دیگر تحف ایران فرستادهٔ شاه که قیمت جمله پنج لك روپیه مي شد پیشکش گذراند - ازانجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان میربخشي و تن بخشي را حکم فرمودند که تا دروازهٔ دولتخانه رفته بحضور آوردند - هزار مهر نذار گذراند و بعطاي خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و مینا و نقره با چهارقب طلاکه قیمت جمله لک روپیه مي شد و اضافهٔ هزاري هزار سوار معزز ساختند - و حویلي از سرکار براي ماندن مرحمت نمودند - و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هریك عطا فرمودند - یادگار بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لاهور توقف ورزیده بود ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند - و تحف جمله دولك و پنجاه هزار روپیه براي شاه صفي حوالهٔ یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبهٔ کشمیر بطریق اقطاع و صوبه داري مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه را اقمشهٔ زر بافت و غیره کار احمد آباد و کشمیر و بنگاله مع پاندان پر از پان و سلف دان طلا عنایت کرده فرمودند که پان از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تفوز پارچهٔ نفیس سفید مرحمت نمودند - و علي بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از طی هفتاد سال از مرحلهٔ عمر ازین محنت آباد نا پایدار بروضهٔ دار القرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه‌دار بنگالا براي وزارت صادر نمودند - وحکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت راي که پیشکاري دفتر خالصه و تن باو مفوض بود کار وزارت جاري سازد - و جعفر خان سیاههٔ تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاري ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازي دادند - پادشاه زاده محمد شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان دوران تشریف بردند - و سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بدنهاد پر تهیراج نام کودک را که از فرزندان گم نام مفقود الاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدي بمال مسافران و رعایاي پرگنات دراز نموده - و باقي خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان که در تنبیه و گوشمال او بکار برده از عهدهٔ او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه براي استیصال آن مادهٔ فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبهٔ پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیهٔ میرزا رستم قندهاري صفوي که که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع بود برحمت حق پیوست صبیهٔ اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیه را با پسران اعظم خان روانهٔ بنگالا ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه زاده محمد شجاع را وقت رخصت اضافهٔ سه هزاري که از اصل و اضافهٔ پانزده هزاری

نه هزار سوار باشد مع دو لک روپیه خرچ ساچق مرحمت نمودند - و پادشاه
زاده محمد اورنگ زیب را نیز همه منصب محمد شجاع فرمودند - چون
خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم
برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوه را باسپاه دریا موج
و فیلان کوه شکوه و توپخانهٔ جهان آشوب پیشتر روانه ساخته فرمودند
که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفي توقف نماید - وقت
رخصت ده لک روپیه و دویست اسپ و یك لك روپیه را مرصع
آلات و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ
و فدائي خان و ذوالفقار خان و راجه راي سنگه و راجه جگت سنگه
و غیره امراي صاحب فوج را خلعت و اسپ و فیل و مرصع آلات
و نقد و اضافه مرحمت نموده همراه پادشاه زاده مقرر ساختند و خود
غرهٔ ذي قعده رایت ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان
خان را مع دو پسر بکشمیر رخصت فرمودند - و اواخر ماه مذکور از آب
بهت گذشته و سط ذي حجه نزدیك باغ حسن ابدال نزول نمودند *

اوائل محرم [۱۰۴۹] به پیشاور رسیده ازانجا گذشته در موضع علي
مسجد چند مقام نموده اواخر شهر مذکور در باغ آهو خانهٔ کابل
شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان هزاره نواح کابل بشوخي و
و نا فرماني شهرت یافته بودند براي تنبیه آن جماعه سعید خان
را با خان دوران بهادر مامور ساختند - پادشاه زاده را فرمودند که
باجمعي از امرا و توپخانه رفته در غزنین توقف نماید - از عرائض
سعید خان بهادر و خان دوران بعرض رسید که اکثر افغانان هزاره
به تنبیه وگوشمال رسیده بغارت مال و اسیري عیال پایمال مکافات اعمال

گردیدند و جمعي باطاعت وانقیاد در آمده احرام حضور بسته اند - حکم شد خان دوران از همانجا روانهٔ مالوا تعلقهٔ صوبهٔ خود گردد و سعید خان آن جماعهٔ افاغنه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثاني متوجه لاهور شدند ●

ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار وچهل ونه هجري متضمن بر اوردن
نهر لاهور بتجویز علي مردان خان

غرهٔ جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و نه موافق تهیهٔ سفر منعقد گردید - و بیست و یکم شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافهٔ هزاري هزار سوار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار سر افرازي یافت - اسلام خان از بنگالا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت وعطاي قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس که بیست و پنج فیل با ساز نقره سوای آن بود پیشکش اسلام خان از نظرگذشت - اهلیهٔ یمین الدوله ازین جهان بروضهٔ جنان رحلت نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او پرداخته ازانجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند - لک روپیه نقد و جنس گذرانده - خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع با شدهاي مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند بخانهٔ محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند .

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتجویز کار پردازان علیمردان خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید پادشاه بجهروکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت افزاي تماشائیان گردید - علي مردان خان عرض نمود که بعضي واقف کاران و مصالح کندن کاریز و قنات ایران با خود دارم اگر حکم شود از آب راوي نهري بر آورده بشهر و زراعات و باغات آورده شود تا باعث رونق دو بالاي شهر و مزید محصول اراضي نواح گردد - حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه براي خرچ آن عطا نمودند - وخان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برین کار چشمهٔ خیر جاري مقرر ساخت - و از چهل و نه کروه جریبي که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقي ذکر انجام آن بر محل بعد اتمام کار بذکر خواهد در آمد *

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که به بد خوئي زبان زد بود و عبد الرحیم بیگ ازبک که از عمدهاي متعینه همراه او بود نا سازگاري تمام درمیان آمد - عبد الرحیم چند گاه خود را بتمارض مریض ساخته آخر بگنگ منجر گشتن شهرت داد و بمرتبه‌درین ماده خود داري نمود که فرزندان و عیال را نیز محرم کار نساخته - این معني از نوشتهٔ عبد الله خان و اخبار نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور و دریافت شرف ملازمت بسلاست و فصاحت تمام بعرض مدعاي خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت و اسپ و بیست هزار روپیه عطا فرمودند - از عرضه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند که ما بین راه در متهرا نونهال
گلشن سلطنت بوجود آمد مطلع شده مسمی به بمحمد سلطان
ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن
رسیده ملازمت نمود هزار اشرفي و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر
و غیره بقیمت شش لک روپیه گذراند و دو لک روپیهٔ جنس
به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود *

ذکر حادثهٔ سوختن خانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعهٔ بنگاله بعرض رسید که از آفات بلیهٔ ناگهاني اندرون
قلعهٔ ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهي که از عذاب عاد
خبر میداد تمام عمارات و خانهاي احاطهٔ قلعه سوخته آتش
به بنگلهاي محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود
چندین هزار سقا و آدم جلد دست براي خاموش نمودن دست
و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد -
و بمرتبه نشان غضب الهي شعله ور گردید که اطراف غسل خانه
و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمهٔ محل و جواهر
خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و واویلاي عورات
بهم زباني شعلهاي آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده
مثل هوش باختگان سراسیمه وار براي چارهٔ کار بر آوردن خادمان
محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازها گرفته بود
از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمي آمد
آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یک جانب بام زینها گذاشته
عفیفه ها را برقعه و چادر پوشانده ریسمانها بر کمر بسته فرود

آوردند و جمعي از ملاحظهٔ جان خود را از بالاي بام زير انداخته دست و پا بباد دادند و هشتاد ضعيفهٔ بيدست و پا از جملهٔ خدمهٔ محل سوختند - و آنچه برشاگرد پيشهٔ بيرون گذشت و مال واسباب كارخانجات سوخت از احاطهٔ حساب بيرون است - بعد عرض حكم شد كه پنج لك روپيه را جواهر و ديگر مايحتاج ضرور از حضور بفرستند - بايد كه ارباب هوش درين باب خوب غور نموده در همه حال شكر فضل ايزد متعال بجا آورده غره بعمارات پخته و ديگر سرو سامان وحشمت و شوكت و تدبيرات محافظت جاني و مالي خود نباشند كه سواي آن داور خطا بخش در مقابل مكافات اعمال بندهاي عاصي حافظ و معين باشد و تصدق و دعاي صالحان و مستحقان بفرياد رسد هيچ اسباب سبب پناه و نجات آيات عذاب نمى تواند گرديد ●

اواخر شوال اوائل اسفنديار بقصد سير و تفرج باغات و سبزه و رياحين متوجه كشمير بهشت نظير گرديدند پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را سه لك روپيه نقد و جواهر مع ديگر عنايات عطا نموده بدكن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه كمال احتياط براي محافظت قندهار طرف كابل مرخص ساختند - وزيرخان و ذوالفقار خان و غيره دوازده امير نامى را همراه دادند - مكرمت خان را حكم شد كه بكابل بطريق استعجال رفته بگرد آوري ذخيره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصديع و تعب راه پراز برف و يخچال كه كوچ بكوچ طى مسافت مي نمودند تا بسرحد جويهاى كشمير بى نظير رسيدند چون

حضرت اعلی را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته
که ظریف نام را همراه ایلچي ایران برای خرید اسپان عراقي
روانه فرموده بودند و ازو خدمت شایسته نیامد در تلافي آن
التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارك
خجالت سفر ایران مي توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس
با نامه و هدیهٔ کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص
ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد
تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود ارادهٔ برآمدن داشت -
بعده‌که خبر نزدیك رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید
و ظریف نامه با کمر مرصع بیش بها و قدری جواهر که داشت
گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظهٔ کمر مرصع
مسرور گردیده گفت که درین وقت ارادهٔ سواري مهم چنین دارم
تحفه از نزد چنان پادشاه را شگون نیك و فضل الهي میدانم -
روز دویم ظریف هزار پارچهٔ هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر
پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک
نازك کدام اسلحه پوشیدن زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و
وبکتر و هزارمیخي تعداد نمود وبکتري که با خود داشت از نظر گذراند -
قیصر پسند نموده ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف
انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل
که مکان خرید اسپان است مانده بکاري که آمده مشغول باشد - و
بعده‌که قیصر از فراغ تسخیر بغداد معاودت نموده آمد ظریف را همراه
ارسلان آقا مع نامه ویك اسپ سواري خاصهٔ خود با زین مرصع

بالماس و عبای مروارید باف مرخص نمود - و یک اسپ بابت سواری خلیفهٔ سلطان که از منصوب کردهای شاه ایران بدست آورده بود مع خلعت بظریف بخشید - و ظریف در ین سال قبل از ارسلان آقا براه تتهه رسید و برای ارسلان اقا مع مهمان دار احکام بنام حکام تتهه و ملتان روانه فرمودند - و حکم شدکه ده هزار روپیه ازخزانهٔ ملتان دهند و هرجا رسد صوبه‌داران خدمت ضیافت و طریقت مهمان‌داری بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمایند - چنانچه سوای تواضعات دیگر غیر از زر پادشاهی بیست هزار روپیه باو رسید - و بعد رسیدن هردو و گذراندن پنجاه و دو اسپ خرید سرکار مع هردو اسپ قیصر روم و عبا مورد عنایات گردیدند - و پانزده هزار روپیه با خنجر و کمر مرصع و خلعت بارسلان آقا مرحمت شد و ظریف را خطاب فدائی خان و اضافهٔ دوصدی صد سوار بر هشت صدی صد سوار مرحمت نمودند *

از ذکر تسخیر بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان ظریف نقل نموده منجمله حاصل کلام او چند فقره بزبان خامه میدهد - چون میان قیصر روم و فرمانروای ایران نزاع موروثی بود و لشکر قزلباش برسر بغداد آمده بعد قتال و جدال بسیار بغداد را به‌تسخیر در آورده بکتاش خان را شاه درانجا گذاشت - بعد از چندگاه که سلطان محمد مراد متوجه‌تسخیر بغداد گردید شاه صفی با لشکر خود از صفاهان روانه شده بطلاق بستان رسید آنجا توقف ورزیده خلیفهٔ سلطان را با میر فتاح تفنگ چی باشی و چند امیر دیگر بمدد بکتاش خان روانه ساخت - هنوز سلطان محمد مراد از

موصل نگذشته بود که خبر وصول لشکر تازهٔ ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپای قلعهٔ بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت و هنگامهٔ داروگیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهای نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه بر آمده بر لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش وکشش بسیار نموده بمرتبه دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و از مردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کردهٔ همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امرای نامی خود بغضب در آمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه بکتاش خان که سابق بقید رومی در آمده شکنجهٔ عذاب آنها کشیده جان برگردیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمونی نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویهٔ قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترساندند هوش باخته گردید و وقت شب بی اطلاع خلیفهٔ سلطان و دیگر امرا از قلعه برآمده بوساطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفهٔ سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف